

حش انداز

شماره یک
پاییز ۱۴۰۳



انتخابات ۲۰۲۴ در اروپا و آمریکا

چشم انداز روابط ایران و غرب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



موسسه مطالعات معاصر ملل (ایران - یوریکا)

IRAN-EURICA Iranian Institute for European & American Studies

چشم انداز | انتخابات ۲۰۲۴ در اروپا و آمریکا - چشم انداز روابط ایران و غرب

آدرس موسسه مطالعات معاصر ملل (ایران - یوریکا): تهران،

میدان هروی، انتهای خیابان وفامنش، بالاتراز میدان حسین

آباد، کوچه شهید عیسی بیگی، پلاک ۷ طبقه دوم، واحد ۳

شماره تماس: ۰۲۱۲۲۹۸۴۹۸۵

ایمیل: info@eurica.ir

چاپ: پاییز ۱۴۰۳

شناسه مجله: ۱-۱۴۰۳

چشم انداز

شماره یک
پاییز ۱۴۰۳

انتخابات ۲۰۲۴ در اروپا و آمریکا

چشم انداز روابط ایران و غرب





◀ **ابراهيم متقى**
استاد دانشگاه تهران



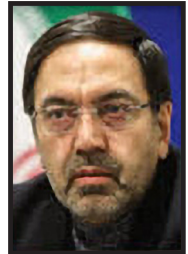
◀ **سيد محمد كاظم سجاد پور**
استاد دانشكده روابط بين الملل وزارت امور خارجه



◀ **رضا باقرى**
استاديار مطالعات بریتانیا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران



◀ **محمد رضا دهشیری**
استاد دانشكده روابط بين الملل وزارت امور خارجه



◀ **ابوالقاسم دلفی**
سفیر سابق ایران در فرانسه



◀ **حمید رضا دهقانی پوده**
دیپلمات و سفیر سابق جمهوری اسلامی ایران در قطر

فهرست مطالب

پایان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و انگاره‌های
راهبردی ترامپ در قبال ایران و منطقه ۷

تهدیدانگاری ایران در آمریکا و نقش لابی‌های خارجی در این
زمینه ۱۳

بازگشت حزب کارگرمه قدرت در بریتانیا و چشم‌انداز روابط
آن با جمهوری اسلامی ایران ۱۹

سیاست خارجی فرانسه در قبال منطقه غرب آسیا و روابط
با ج.ا. ایران ۳۱

چشم‌انداز طرح استقلال راهبردی اتحادیه اروپا ۳۷

مصاحبه: «بررسی تحولات غرب آسیا بعد از عملیات
طوفان الاقصی» ۴۳

پایان انتخابات ریاست جمهوری آمریکا و انگاره‌های راهبردی ترامپ در قبال ایران و منطقه

ابراهیم متقی، استاد دانشگاه تهران

مقدمه

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در فضای جنگ غزه و بحران امنیتی لبنان، ماهیت پر مناقشه و چالش‌سازی داشت. هریک از کاندیداهای ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا تلاش کردند تا موضوع امنیت ملی و سیاست خارجی خود را بر اساس واقعیت‌های در حال گذار جنگ اوکراین، نسل‌کشی در غزه، بحران لبنان و امکان تصاعد منازعه به سایر حوزه‌های جغرافیایی تبیین کنند. ایران در چهار دهه گذشته به عنوان یکی از موضوعات اصلی رقابت کاندیداهای انتخابات ریاست جمهوری آمریکا محسوب شده و در این دوران، چنین فرآیندی تحت تأثیر منازعات منطقه‌ای قرار گرفت.

پرسش اصلی این است که «ترامپ از چه ابزار و رویکرد سیاست خارجی در محیط منطقه‌ای، در رابطه با ایران و منازعات تصاعد یابنده پرمخاطره بهره می‌گیرد؟» پرسش‌های فرعی به موضوعات دیگری از جمله: پیامد انتخاب ترامپ بر معادله تحریم اقتصادی ایران، دیپلماسی هسته‌ای، سازوکارهای مدیریت بحران و ائتلاف‌های منطقه‌ای اشاره دارد.

۱. واقعیت‌های محیط راهبردی در دوران انتخابات ریاست جمهوری آمریکا

در این دوره از رقابت انتخابات ریاست جمهوری آمریکا، نشانه‌هایی از بحران محیطی و گسترش تضادهای ژئوپلیتیکی مشاهده می‌شد. آمریکا نقش سیاسی و راهبردی خود در قالب «موازنه فراساحلی» را به خوبی به انجام رسانده و بدون آنکه در فضای درگیری نظامی با ایران و یا متحدین منطقه‌ای آن قرار گیرد، روند گسترش و تشدید منازعه در محیط منطقه‌ای خاورمیانه، جنوب غرب آسیا و شرق مدیترانه را مدیریت کرده بود.

رؤسای جمهور آمریکا در دو دهه گذشته همواره به این موضوع توجه داشته‌اند که جنوب غرب آسیا با نشانه‌هایی از بحران تصاعد یابنده همراه بوده و مدیریت این امر نیازمند بهره‌گیری از سازوکارهای «کنش نیابتی» در قالب «موازنه فراساحلی» بوده است. ایالات متحده به دلایل ژئوپلیتیکی و راهبردی از اسرائیل حمایت نظامی و امنیتی نموده و تلاش دارد تا الگوی مدیریت بحران بر اساس حفظ مزیت نسبی اسرائیل در روند جنگ و منازعه تصاعد یابنده را در دستور کار قرار دهد.

بسیاری از واقعیت‌های ژئوپلیتیکی و راهبردی منجر به اتخاذ سیاست‌های نسبتاً یکسانی در الگوی رفتار کشورها خواهد شد. در شرایطی که دونالد ترامپ و کامالا هریس بر ضرورت‌های کاربرد سیاست موازنه فراساحلی در محیط منطقه‌ای ایران تأکید داشتند، طبیعی بود که سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران و منطقه در دوران ریاست جمهوری هریک از این دو تفاوت و تمایز چندانی نداشته باشد. لذا اندیشه تغییر و تداوم سیاست خارجی آمریکا تابعی از تغییر در شکل‌بندی‌های ادراکی و راهبردهای امنیتی این کشور در شرایط بحران و منازعه خواهد بود و رئیس‌جمهور به این تغییرات تن خواهد داد. برای همین باید منتظر بود که با آمدن دونالد ترامپ برای بار دوم به عنوان رئیس‌جمهور، آمریکا سیاست عمل‌گرایانه‌تری را در قبال جمهوری اسلامی ایران دنبال کند. در دور اول ریاست جمهوری اش، دونالد ترامپ از سازوکارهای ریسک پر شدت بهره گرفته و در صدد بود تا از طریق «دیپلماسی اجبار» و «تحریم‌های تصاعد یابنده»، از جمله در قالب «نقشه راه ۱۲ ماده‌ای» مایکل پمپئو، قدرت راهبردی ایران را بی‌معنا و ملغی سازد.

۲. تجدیدنظرطلبی در راهبرد کنش تهاجمی ترامپ با ایران

درک الگوی رفتاری ترامپ در دوران موجود، تفاوت‌های قابل توجهی با دوران گذشته خواهد داشت. ترامپ در دومین دوره ریاست جمهوری، از سازوکارهای عمل‌گرایانه‌تری برای حل بحران‌های منطقه‌ای بهره می‌گیرد. در دور اول ترامپ تلاش داشت تا از طریق دیپلماسی اجبار و تصاعد چالش‌های امنیتی آمریکا در برابر ایران به نتایج و مطلوبیت‌های فراگیرتری نائل گردد. چنین رویکردی در راستای «انعطاف‌پذیری سیاست راهبردی» ایران شکل گرفت، در حالی که هرگونه فشار

امنیتی و مطالبات مبتنی بر انتظارات فزاینده منجر به واکنش‌های تندتری از سوی ایران گردید و این امر سطح روابط آمریکا و جمهوری اسلامی را در فضای «درگیری تاکتیکی» ارتقا داد. لذا کنش متقابل ایران در برابر سیاست ماجراجویانه ترامپ به عنوان یکی از انگاره‌های رفتاری ترامپ در به‌کارگیری سیاست مصالحه تاکتیکی با ایران خواهد بود.

ترامپ در شرایط موجود به این موضوع واقف است که هرگونه درگیری نظامی با ایران چالش‌های امنیتی بیشتری را برای آمریکا به وجود می‌آورد. درحالی‌که گزینه موازنه فراساحلی بایدن، هزینه‌های تاکتیکی و راهبردی آمریکا در فضای منطقه آشوب‌زده را به میزان قابل توجهی کاهش داده است. لذا انتظار می‌رود در شرایط موجود سیاست خارجی آمریکا، دونالد ترامپ به گونه اجتناب‌ناپذیر از سازوکارهای تهاجمی بهره کمتری خواهد گرفت. ترامپ ترجیح می‌دهد تا راهبرد موازنه، همکاری و مصالحه مشروط را در دستور کار قرار دهد. انگاره قبلی ترامپ و پمپئو درباره سیاست خارجی آمریکا، چالش‌های بیشتری را ایجاد نمود و این امر زمینه شکل‌گیری نشانه‌هایی از تجدیدنظرطلبی در روند سیاست خارجی ترامپ نسبت به ایران و حتی روسیه را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. چنین رویکردی را می‌توان به عنوان بخشی از راهبرد موازنه برای کاهش هزینه‌های آمریکا در آینده دانست. ترامپ به این موضوع واقف است که نادیده گرفتن ایران در محیط منطقه‌ای، چالش‌های امنیتی قابل توجهی را برای آمریکا به وجود می‌آورد.

۳. عوامل تجدیدنظرطلبی محدود سیاست خارجه آمریکا

یک سری تغییرات در سیاست بین‌الملل و محیط منطقه‌ای در حال شکل‌گیری است و حضور ترامپ و الگوی پیوندش با ایلان ماسک نیز بیانگر آن است که آمریکا در سال‌های آینده به لحاظ اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک موج جدیدی از قدرت را تجربه می‌کند. ترامپ موضوع «اول آمریکا» را به میزان زیادی عملیاتی خواهد کرد. هرگونه تجدیدنظرطلبی کشورها در حوزه سیاست خارجی و امنیتی تابعی از «سیاست موازنه قدرت» خواهد بود. آمریکا توانست سطح خاصی از موازنه منطقه‌ای را در ارتباط با ایران، عربستان و سایر بازیگران منطقه‌ای از جمله اسرائیل ایجاد کند. موازنه در نگرش مقام‌های آمریکایی به مثابه حداکثرسازی قدرت نظامی و راهبردی اسرائیل تلقی می‌شود.

اگرچه ایران همواره تلاش داشت تا سطح خاصی از تولید قدرت برای کنترل توسعه‌طلبی اسرائیل در محیط منطقه‌ای را در دستور کار قرار دهد. ایران قدرت نظامی خود را در جهت ارتقاء قدرت اقتصادی به کار گرفت. واقعیت راهبردی ایران نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر، سطح خاصی از بازدارندگی که ماهیت تاکتیکی و منطقه‌ای دارد، باعث شده است تا ایالات متحده آمریکا تمایلی

به رویارویی نظامی مستقیم با ایران نداشته باشد. شرایط فعلی در روابط منطقه‌ای ایران و آمریکا را نشانه‌هایی از «صلح مسلح» در فضای «بازدارندگی تاکتیکی» منعکس می‌سازد. با این حال، چالش‌های اقتصادی و راهبردی ایران و آمریکا به میزان قابل توجهی ادامه یافته است. جنگ غزه و حادثه ۷ اکتبر را می‌توان در زمره موضوعات و فرآیندهای دانست که «ابهام امنیتی» قابل توجهی برای ایران و آمریکا به وجود آورده است. در چنین شرایط و فرایندی، یکی از نقاط ضعف اصلی ایران وابستگی به منابع مالی و ارزی حاصل از فروش انرژی و فرآورده‌های نفتی است.

۴. تاثیر جنگ غزه و بحران‌های جاری خاورمیانه بر سیاست ترامپ در قبال ایران

در دولت جدید ترامپ توجه بسیاری به اسرائیل و بحران‌های ساخت این رژیم در منطقه خواهد شد. حادثه ۷ اکتبر تأثیر قابل توجهی در سیاست امنیتی و راهبردی ایران و بسیاری از کشورهای منطقه‌ای به جا گذاشت. علت اصلی شکل‌گیری حادثه ۷ اکتبر را باید تغییر در نشانه‌های موازنه قدرت دانست. ایران و ایالات متحده در فرآیند جنگ غزه و تصاعد بحران به لبنان در سپتامبر ۲۰۲۴ تلاش نمودند تا «سیاست مدیریت بحران» را در دستور کار قرار دهند.

اگرچه ایران و آمریکا بر ضرورت‌های مدیریت و کنترل بحران تأکید داشتند، اما جهت‌گیری تاکتیکی و راهبردی آنان معطوف به حمایت از نیروی متحد منطقه‌ای خود بوده است. هرگاه جنگ‌های منطقه‌ای شکل گیرد، به گونه اجتناب‌ناپذیر آثار و پیامدهای آن را می‌توان در محیط پیرامونی و در سطح بین‌المللی مشاهده کرد. بنابراین می‌توان به این موضوع اشاره و تأکید داشت که از جمله موضوعات مهم در مناسبات بین ایران و آمریکا، مسئله ۷ اکتبر و حوادث پس از آن است.

در این فرآیند، بخش قابل توجهی از سیاست منطقه‌ای و راهبردی ایران با نشانه‌هایی از «موازنه تاکتیکی» همراه بوده است. ایران برای کنترل بحران نیازمند قدرت‌سازی و مدیریت بحران خواهد بود. اگر ایران و یا هر کشور دیگری از قدرت متوازن برخوردار نباشد، در آن شرایط با چالش‌های امنیتی بیشتری روبرو شده و قربانی فضای آتارشی و آشوب در سیاست منطقه‌ای خواهد شد. هنگامی که از منطقه جنوب غرب آسیا صحبت می‌شود درواقع به یک منطقه آشوب‌زده اشاره می‌شود. در فضای امنیت آشوب‌زده؛ هر بازبینی می‌تواند ضربه‌ای به دیگری وارد کند، اما قادر به کنترل ضربه طرف مقابل نخواهد بود. این وضعیت را در الگوی کنش متقابل ایران، آمریکا و اسرائیل مشاهده کردیم. هریک از این بازیگران توانستند منافع دیگری را هدف قرار دهند، ولی هیچ‌یک نتوانستند در برابر اقدامات طرف مقابل مانعی ایجاد کنند.

ترامپ به این موضوع واقف است که کنش تهاجمی جدید در محیط منطقه‌ای که با نشانه‌هایی از سیاست آشوب‌زده همراه است، مخاطرات زیادی را برای آمریکا به وجود می‌آورد. کنش تهاجمی

ترامپ در خاورمیانه بر نشانه‌های اقتصاد ملی و منطقه‌ای آمریکا تأثیرگذار است. این امر تولید ناخالص داخلی آمریکا را کاهش می‌دهد. تجارت منطقه‌ای و بین‌المللی ایالات متحده نیز در فضای بحران مبتنی بر مناقشه کاهش پیدا خواهد کرد. به عبارت دیگر ادبیات و قالب‌های مفهومی ترامپ به گونه‌ای نیست که تهدیدات امنیتی شدید و جدیدی را برای ایران مطرح کند. در نگرش ترامپ ۲۰۲۴، هرگونه توازن در امنیت و قدرت منطقه‌ای مازاد امنیتی بیشتری را برای آمریکا به وجود می‌آورد. شرایطی که ایالات متحده در آن قرار دارد، معطوف به شکل‌بندی‌های قدرت منطقه‌ای آمریکا محور نخواهد بود. ترامپ به ضرورت‌های موازنه جدید منطقه‌ای بر اساس نقش‌یابی ایران توجه داشته و از انگیزه لازم برای اقدامات تهاجمی جدید در برابر ایران، برخوردار نخواهد بود. دونالد ترامپ نه تنها با تداوم جنگ اوکراین مخالفت دارد، بلکه هرگونه جنگ و چالشی در محیط منطقه‌ای ایران را برای منافع، امنیت، اعتبار و اقتدار آمریکا چالش‌ساز می‌داند. با این نگاه احتمال می‌رود ترامپ سیاست منطقه‌ای را بر اساس همکاری‌های سازنده با روسیه پیگیری نماید. بر اساس قالب کنش تعادلی، آمریکا و روسیه به این موضوع واقف هستند که اقدامات پرشدت علیه ایران، چالش‌های بیشتری را در محیط منطقه‌ای به وجود می‌آورد. در شرایط فعلی، الگوی کنش تعاملی ترامپ با روسیه به عنوان یک نیروی کنترل‌کننده بوده و تمایلی به اتخاذ سازوکارهای کنش هیجانی همانند دوره اول ریاست جمهوری خود نخواهد داشت. ترامپ از انگیزه لازم برای پذیرش نقش پوتین به عنوان بازیگر میانجی در سیاست منطقه‌ای غرب آسیا برخوردار بوده و این الگو می‌تواند ضریب امنیت منطقه‌ای را به میزان قابل توجهی ارتقا دهد.

نتیجه

در دور اولش، ترامپ بر علیه ایران از ابزارهایی استفاده می‌کرد که ماهیت سخت‌افزاری داشته و با انگاره کنش تعاملی هیچ نسبتی نداشت. تکرار این رویکرد ایران را به سوی مقاومت علیه سیاست‌های تهاجمی آمریکا سوق خواهد داد که باعث افزایش هزینه‌های کنش تهاجمی آمریکا علیه ایران به گونه تدریجی خواهد شد. از آنجاکه ترامپ سیاست بهینه‌سازی اقتصاد آمریکا را در دستور کار قرار داده، هرگونه چالش امنیتی می‌تواند مخاطرات بیشتری را در محیط منطقه‌ای به وجود آورد. همچنین انتظار می‌رود، ترامپ در این دوره با واقعیت‌های جدید ساختار سیاسی آمریکا بیشتر آشنا شود؛ واقعیت‌هایی که با رویکرد ناسیونالیستی و اندیشه توده‌گرایانه او همخوانی چندانی نخواهد داشت. ترامپ به این موضوع واقف می‌شود که «گروه نخبگان آمریکایی» نقش مؤثری در شکل‌بندی قدرت ساختاری خواهند داشت. در چنین شرایطی، سیاست امنیتی آمریکا در خاورمیانه و غرب آسیا معطوف به تداوم موازنه منطقه‌ای خواهد بود.

علاوه بر این، تجربه دوره نخست ترامپ به او کمک خواهد کرد که تحت تأثیر اهداف و خواسته‌های برخی متحدان منطقه‌ای و حتی اطرفیان خود در دولت قرار نگیرد و خود ابتکار عمل را در حوزه سیاست خارجی داشته باشد. ترامپ همان‌گونه که خود گفته است می‌تواند با پایان دادن به جنگ‌ها و منازعات چهره جدید و متفاوتی از خود نشان دهد و با کسب جایزه صلح نوبل تبدیل به چهره‌ای ماندگار شود.

تهدیدانگاری ایران در آمریکا و نقش لابیهای خارجی در این زمینه

سیدمحمدکاظم سجادیپور، استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه

مقدمه

بررسی فضای سیاسی آمریکا نشان می دهد که بین توافق متخصصین در آمریکا، چه در دولت و چه در جامعه اندیشکده ای، و رفتار سیاست خارجی این دولت تضاد وجود دارد. در حالی که متخصصین معتقدند که ایران بالاترین تهدید امنیتی برای منافع آمریکا نیست ولی رفتار سیاست خارجی آمریکا و همچنین گاه مواضع دولت مردان آمریکایی ایران را مهم ترین تهدید علیه آمریکا جلوه می دهد. این مسئله تا حد زیادی محصول نفوذ لابی های است که بیش از دولت آمریکا، منافع دولت های خارجی و مشخصاً و بیش از همه اسرائیل را تعقیب می کنند و رفتار دولت آمریکا را تحت تأثیر قرار می دهند. بنابراین در این مقاله پس از تبیین این نکته که ایران تهدید اول علیه آمریکا نیست، به نقش لابی های دولت های خارجی به خصوص اسرائیل در این زمینه خواهیم پرداخت.

اولویت های راهبردی آمریکا طبق اسناد امنیت ملی و پژوهش های علمی

بررسی اسناد بالادستی دولت آمریکا نشان می دهد که ایران در مقایسه با کشورهای همچون چین، روسیه، و کره شمالی، اولویت زیادی در زمینه منافع و نگرانی های امنیتی آمریکا ندارد. به عنوان

مثال: در سند استراتژی ملی امنیتی (NSS)^۱، درحالی که از روسیه ۷۱ بار نام برده شده است، از ایران تنها ۷ بار ذکر به میان آمده است. در این سند از چین به عنوان قدرتی جهانی نام برده شده است که قادر است کل نظام بین الملل را دگرگون سازد. همچنین روسیه خطری جهانی تصویر شده که با حمله به اوکراین ثبات را در اروپا و کل جهان از بین برده است و با ترک مذاکرات عدم اشاعه اتمی خطری جهانی به شمار می رود. کره شمالی قدرتی ذکر شده است که قادر و ممکن است خاک آمریکا را هدف حمله موشکی قرار دهد. در این بین اما ایران به عنوان یک تهدید منطقه ای برای همسایگان خود و احتمال ترور برخی مقام های آمریکایی مطرح شده است.

سند دیگری که در رابطه با رتبه بندی تهدیدهای امنیتی آمریکا است، سند بررسی سالانه تهدیدات (ATA)^۲ است. در این سند نیز به وضوح دیده می شود که مهم ترین تهدیدات امنیتی آمریکا چین و پس از آن روسیه هستند و ایران تهدیدی با اولویت کمتر در مقایسه با این دو محسوب می شود. از نظر این سند، ایران به تهدید منافع، متحدان و نفوذ ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه ادامه خواهد داد و قصد دارد موقعیت نوظهور خود را به عنوان یک قدرت منطقه ای تثبیت کند و در عین حال تهدیدات علیه خود و خطر درگیری نظامی مستقیم را به حداقل برساند. همچنین ایران در حال حاضر فعالیت های کلیدی توسعه تسلیحات هسته ای لازم برای تولید یک سلاح هسته ای قابل آزمایش را انجام نمی دهد. بنابراین واضح است که در این سند، ایران نه یک تهدید جهانی بلکه منطقه ای است و حوزه های تهدیدی آن نیز بسیار محدودتر هستند.

سند استراتژی ملی دفاعی (NDS)^۳ که توسط وزارت دفاع آمریکا منتشر می شود مشخصاً سطح تهدید ایران را کمتر از چین و روسیه ترسیم می کند. این سند چین را جدی ترین تهدید بلندمدت می خواند، روسیه را جدی ترین تهدید کوتاه مدت می داند ولی فراتر از اختلافات معمول مانند برنامه های هسته ای و موشکی ایران نامی از آن نمی برد. دیگر سند مطرح در این زمینه نیز استراتژی ملی نظامی (NMS) است. این سند البته محرمانه است ولی خلاصه ای^۴ از آن برای عموم منتشر شده است. این سند نیز صراحتاً چین را به عنوان «مهم ترین رقیب استراتژیک» آمریکا نام می برد که به دنبال شکل دادن به «یک نظم جهانی استبدادی بدون هیچ ارزش دموکراتیک» است. روسیه نیز خطری وخیم تصویر شده است که قصد دارد حوزه نفوذ غربی را با حوزه نفوذ اوراسیایی کاملاً جایگزین کند. تنها بعد از این دو ایران به عنوان یکی از تهدیدات ذکر شده است.

1. <https://www.whitehouse.gov/wp-content/uploads/2022/10/Biden-Harris-Administrations-National-Security-Strategy-10.2022.pdf>

2. <https://www.dni.gov/files/ODNI/documents/assessments/ATA-2024-Unclassified-Report.pdf>

3. <https://media.defense.gov/2022/Oct/27/2003103845/-1/-1/1/2022-NATIONAL-DEFENSE-STRATEGY-NPR-MDR.pdf>

4. https://www.jcs.mil/Portals/36/NMS%202022%20_%20Signed.pdf

سند استراتژی ملی امنیت فضایی (NSSS)^۱ تنها از چین و روسیه به عنوان دو کشوری نام برده است که ممکن است منافع آمریکا را در فضا مورد تهدید قرار دهند. این سند هیچ نامی از ایران در متن خود نبرده است. سند بررسی وضعیت هسته‌ای (NPR)^۲ یک سند استراتژیک بالادستی مهم دیگر دولت آمریکا است که مانند NMS، NDS، و NSSS توسط وزارت دفاع آمریکا منتشر می‌شود. مانند NMS و NSSS، متن کامل این سند نیز محرمانه است ولی خلاصه‌ای از آن برای عموم نیز منتشر می‌شود. طبق این سند، «ایران امروز دارای سلاح هسته‌ای نیست و ما در حال حاضر معتقدیم که [دستیابی به] آن را دنبال نیز نمی‌کند، اما نسبت به اقداماتی که ایران برداشته است و قبلاً توسط توافق هسته‌ای ایران محدود شده بود، ابراز نگرانی می‌کنیم». NPR بر سیاست ایالات متحده آمریکا برای همکاری با متحدان برای جلوگیری از دستیابی ایران به تسلیحات هسته‌ای و اعمال محدودیت در فعالیت‌های هسته‌ای ایران تأکید می‌کند.

در سند استراتژی ملی اطلاعاتی (NIS)^۳ که توسط دفتر مدیر اطلاعات ملی (ODNI) منتشر می‌شود در حالی که چین و روسیه از تهدیدهای عمده علیه جامعه اطلاعاتی آمریکا محسوب می‌شوند، از ایران نام برده نشده است. سند استراتژی ملی برای مقابله با تروریسم (NSCT)^۴ که البته آخرین بار در سال ۲۰۱۸ و در زمان دولت ترامپ منتشر شد تنها سندی است که در آن از ایران نام برده شده ولی از چین و روسیه نام برده نشده است. طبق این سند، ایران متهم شده است که بزرگ‌ترین حامی تروریسم در جهان است. این موضوع شاید با توجه به این امر قابل بررسی باشد که موضوع این سند بسیار محدود است و همچنان بین سندهای موجود، سیاسی‌ترین سند محسوب می‌شود که تحت سیاست فشار حداکثری در دولت ترامپ تنظیم شده بود. می‌توان گفت که در این سند درباره میزان تهدید نفوذ منطقه‌ای ایران برای آمریکا بسیار اغراق شده است. در نهایت می‌توان به یک سند تنظیم شده نه در قوه مجریه بلکه در کنگره نگاه کرد. قانون مجوز دفاع ملی (NDAA)^۵، مجموعه‌ای از قوانین فدرال ایالات متحده آمریکا است که بودجه و هزینه‌های سالانه وزارت دفاع را مشخص می‌کند. این قانون نیز اگرچه مشخصاً از چین، روسیه، ایران، و کره شمالی به عنوان تهدیدهای علیه آمریکا نام می‌برد ولی مشخصاً چین را اولویت اول و تهدیدی در سطح جهانی می‌داند و ایران را تهدیدی منطقه‌ای و در حوزه‌هایی محدودتر معرفی می‌کند.

1. https://www.dni.gov/files/documents/Newsroom/Reports%20and%20Pubs/2011_nationalsecurityspacestrategy.pdf

2. <https://armscontrolcenter.org/wp-content/uploads/2022/11/NPR-Fact-sheet.pdf>

3. https://www.odni.gov/files/ODNI/documents/National_Intelligence_Strategy_2023.pdf

4. https://www.dni.gov/files/NCTC/documents/news_documents/NSCT.pdf

5. <https://www.congress.gov/bill/118th-congress/house-bill/2670>

تضاد بین اولویت‌های استراتژیک آمریکا و مواضع علنی و رفتار سیاست خارجی آن کشور در قبال ایران

اگرچه ایران اولویت اول در تهدیدهای علیه منافع امنیتی ایالات متحده آمریکا نیست، اما از این کشور در فضای سیاسی آمریکا تهدیدانگاری شده است، و بنابراین مواضعی که درباره این کشور اخذ می‌شود لزوماً با منافع آمریکا همسان نیست. این مسئله محدود به یکی از دو حزب اصلی نیز نیست.

سیاست خارجی آمریکا نیز با ایران مانند یک تهدید جهانی و با اولویت بسیار بالا برخورد کرده است. به عنوان مثال: آمریکا برای مقابله با نفوذ ایران در خاورمیانه به ابزارهای متعددی متوسل شده است. از جمله حمله نظامی به منافع ایران در سوریه یا ترور شخصیت‌های مهم ایرانی همچون سردار قاسم سلیمانی، فرمانده وقت سپاه قدس. اما آمریکا هرگز اقدامات مشابهی در قبال چین و روسیه انجام نداده است و هرگز به مواضع این دو کشور واکنش نظامی نشان نداده است و حتی در موارد بسیاری، آزادی عمل اوکراین را در نوع حملات به روسیه محدود کرده است. آمریکا هرگز نسبت به ترور شخصیت‌های برجسته چینی و روسی اقدام نکرده است. در حالی که آمریکا ایران را هدف تحریم‌های کمرشکن و بدترین و بیشترین میزان تحریم‌ها در تاریخ قرار داده است اما هرگز از ابزار تحریم علیه گسترش نفوذ اقتصادی چین استفاده نکرده است. بنابراین می‌توان مدعی شد که آمریکا در رفتار سیاست خارجی خود عملاً ایران را در مقام جدی‌ترین تهدید علیه خود قرار داده است، امری که با اسناد بالادستی و توافق علمی بین متخصصین در تضاد است.

نقش لابی‌های خارجی در تهدیدانگاری ایران

بدون شک یکی از ویژگی‌های سیاست آمریکا، حضور لابی‌های دولت‌های خارجی در آن کشور است. در این مورد به خصوص بیشترین نقش را باید به لابی‌های حامی اسرائیل داد چون طبیعتاً این لابی‌ها (و در مرحله بعد و در سطح بسیار کمتر لابی‌های عربستان سعودی و امارات متحده عربی) بیشترین تمرکز را بر مسئله ایران دارند.

پرنفوذترین و ثروتمندترین لابی اسرائیل در آمریکا یک لابی یهودی نیست بلکه یک لابی مسیحی انجیلی است بنام مسیحیان متحد برای اسرائیل (CUFI). این سازمان لابی‌گری به ایدئولوژی صهیونیسم مسیحی معتقد است و با بیش از ۱۰ میلیون عضو، بزرگ‌ترین سازمان صهیونیستی در ایالات متحده آمریکا است. رئیس آن جان هیگی است که یک کشیش آمریکایی و مبلغ تلویزیونی

است.^۱ در آمریکا برخی از مهم‌ترین حامیان اسرائیل به این ایدئولوژی تعلق دارند، از جمله مایک پنس معاون رئیس‌جمهور و مایک پمپئو وزیر خارجه در دوران ترامپ.

مهم‌ترین لابی یهودی حامی اسرائیل، ایپک (AIPAC) یا کمیته روابط عمومی آمریکا و اسرائیل است. ایپک صرفاً حامی منافع اسرائیل نیست و مشخصاً حامی منافع جناح راست در اسرائیل است که از حزب لیکود به رهبری بنیامین نتانیاهو تا راست افراطی مذهبی و سکولار در اسرائیل را شامل می‌شود.^۲ علاوه بر CUFI و ایپک، چندین سازمان لابی‌گری برای منافع اسرائیل دیگر نیز وجود دارد، از جمله سازمان یهودی جی استریت (J Street) که رویکرد لیبرال‌تری نسبت به این دو دارد و مخالف جناح راست در اسرائیل است و گاه انتقادهایی را نیز به رفتار اسرائیل وارد می‌سازد،^۳ ولی این دو سازمان مهم‌ترین نمونه‌ها هستند.

اما آیا ممکن است که لابی‌گری در آمریکا آن قدر بر رفتار سیاست خارجی آن کشور مؤثر باشد؟ در این زمینه پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است و این پژوهش‌ها تأیید کرده‌اند که این مسئله رخ داده است. ایلان پاپه، مورخ و فعال سیاسی ضد صهیونیسم افراطی اسرائیلی، در این زمینه یک کتاب مهم به نام لابی‌گری برای صهیونیسم در هر دو سوی آتلانتیک^۴ نوشته است. پاپه به این نکته اشاره کرده است که لابی‌های حامی اسرائیل در آمریکا به سیاست خارجی این کشور در قبال اسرائیل و به تبع آن در قبال ایران شکل داده‌اند. وی نشان می‌دهد که همه رؤسای جمهور آمریکا در قرن بیست و یکم بسیار تحت تأثیر لابی‌های اسرائیل و بیش از همه ایپک قرار گرفته بودند. پاپه متذکر می‌شود که نقش لابی اسرائیل تا دهه ۱۹۹۰ در قبال ایران محدودتر بود چون تا آن زمان، آمریکا، عراق به رهبری صدام حسین را مهره اصلی خود علیه ایران می‌دانست؛ ولی پس از ایجاد اختلاف بین صدام حسین و آمریکا، اسرائیل به دشمن اصلی ایران در منطقه تبدیل شد و ایجاد تخاصم با ایران به یکی از سیاست‌های اصلی لابی اسرائیل نیز تبدیل شد. پاپه نتیجه می‌گیرد که بدون نفوذ لابی‌های اسرائیل، سیاست آمریکا در قبال ایران متفاوت می‌بود.

جان مرشایمر و استیون والت دو دانشمند مشهور و ستایش‌شده در رشته روابط بین‌الملل در سال ۲۰۰۶ یک کتاب مشترک به نام لابی اسرائیل و سیاست خارجی آمریکا^۵ نوشتند. این دو در این کتاب استدلال می‌کنند که لابی اسرائیل در سیاست خارجی آمریکا نفوذ بسیار زیادی دارد. مرشایمر و والت نیز معتقدند که لابی اسرائیل به سیاست آمریکا در قبال ایران شکل داده است. این دو استدلال می‌کنند که در صورتی که آمریکا منافع مادی خودش و نه اسرائیل را دنبال می‌کرد، هرگز ایران را به

1. <http://www.weeklystandard.com/articles/onward-christian-zionists>

2. <https://theintercept.com/2023/11/18/aipac-congress-israel-trips-donors/>

3. <https://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2008/04/14/AR2008041402647.html>

4. Pappé, Ilan. 2024. Lobbying for Zionism on Both Sides of the Atlantic. London: Oneworld Publications

5. Mearsheimer, John J. & Walt, Stephen. 2007. The Israel Lobby and U.S. Foreign Policy. New York City: Farrar, Straus and Giroux.

جنگ تهدید نمی‌کرد. این دو معتقدند که ایران به علت فاصله جغرافیایی خود با آمریکا یک تهدید عمده علیه آن کشور نیست. این دو همچنین رژیم فعلی تحریم‌ها علیه ایران را نتیجه فعالیت‌های لابی اسرائیل می‌دانند که در سال ۱۹۹۶ در قالب قانون «تحریم لیبی و ایران» تصویب شد و مدعی هستند که بدون دخالت لابی‌های اسرائیل، آمریکا تحریم‌های نرم‌تری را علیه ایران اعمال می‌کرد. از نظر مرشایمر و والت جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران، تهدیدی برای ایالات متحده آمریکا نیست و به همین دلیل است که لابی باید به طور مداوم بر سیاستمداران آمریکایی برای مقابله با تهران فشار بیاورد.

این رویکرد به نقش لابی‌های اسرائیل محدود به یک جناح در آمریکا نیست. در حالی که بسیاری از سیاستمداران و پژوهشگران چپ‌گرا مانند: برنی سندرز، سناتور ورمانت و برخی نمایندگان مجلس مانند: ایلهان عمر و رشیده طلیب معتقدند، لابی اسرائیل، بر سیاست آمریکا در خاورمیانه شکل داده است، جان هافمن، پژوهشگر اندیشکده راست‌گرای کاتو، نیز در مقاله‌ای^۱ به این مسئله اشاره می‌کند که اسرائیل برای منافع آمریکا سودی دربر نداشته است و بلکه برای منافع این کشور حاوی تهدیدهایی نیز بوده است. هافمن نیز معتقد است که اسرائیل به سیاست آمریکا در قبال ایران نیز شکل داده است.

نتیجه‌گیری

با استناد به منابعی همچون اسناد بالادستی دولت آمریکا و همچنین پژوهش‌های علمی دانشمندان معتبر از نحله‌های فکری متنوع، می‌توان گفت که سیاست خارجی آمریکا در قبال ایران با منافع و اولویت‌های استراتژیک آن کشور در تضاد است و این تضاد تا حدود زیادی نتیجه فعالیت‌های لابی‌های حامی منافع اسرائیل است. در واقع، سطح تهدیدانگاری موجود در رابطه با ایران در آمریکا بیش از آنکه برگرفته از واقعیت و قدرت و تمایل جمهوری اسلامی ایران برای تهدید کردن آمریکا باشد، موضوعی برساخته و حاصل فعالیت لابی‌ها و جریان‌ات رسانه‌ای و اندیشکده‌ای نزدیک به اسرائیل در آمریکا است. بنابراین برای آمریکا بسیار بهتر است که فعالیت‌های لابی‌های خارجی را محدود کند؛ چون این لابی‌ها بیش از منافع آمریکا به منافع کشورهای خارجی توجه دارند و از دولت هر کشور انتظار می‌رود که منافع ملی آن کشور را تعقیب کند. منافع آمریکا این امر را واجب ساخته‌اند که آمریکا با تهدیدانگاری ایران مبارزه کند و میزان تهدید ایران را به شکل واقع‌گرایانه و دقیقی ارزیابی کند.

1. <https://www.cato.org/commentary/israel-strategic-liability-united-states>

بازگشت حزب کارگر به قدرت در بریتانیا و چشم انداز روابط آن با جمهوری اسلامی ایران

رضا باقری؛ استادیار مطالعات بریتانیا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران

مقدمه

با پیروزی حزب کارگر در انتخابات سراسری ۴ جولای ۲۰۲۴، مجدداً این بحث مطرح شد که رویکرد جناح پیروز انتخابات اخیر نسبت به جمهوری اسلامی ایران چیست. در حال حاضر رابطه جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا در کمترین سطح دیپلماتیک قرار دارد و حتی حدود ۲ سال و نیم است که ایران در لندن سفیر ندارد. چالش‌های مختلفی مانند تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شکست برجام و توقف مذاکرات هسته‌ای، جنگ غزه و اوکراین، و پاسخ ایران به ترور شهید نصرالله و شهید هنیه روابط ایران و بریتانیا را تحت تأثیر قرار می‌دهند. پیش‌بینی و بررسی رویکردها و سیاست‌های دولت جدید بریتانیا در قبال این مسائل نیازمند درک عمیق این حزب و پیچیدگی‌های روابط ایران و بریتانیا است، و این هدفی است که در این مقاله در حد توان به آن پرداخته شده است.

رابطه ویژه و اصول سیاست خارجی بریتانیا

با فروپاشی امپراتوری بریتانیا و کاهش هژمونی جهانی آن پس از جنگ جهانی دوم، دولت‌های مختلف بریتانیا به‌ویژه در زمان مارگارت تاچر و جان میجر گرایش سیاستمداران بریتانیایی به ایالات متحده آمریکا افزایش یافت. بالاترین میزان گرایش به سیاست‌های آمریکا و تبعیت از هژمونی آن در زمان نخست‌وزیری تونی بلر بود چراکه با شیفتگی زیادی به هژمونی جهانی آمریکا نظر داشت. تونی بلر در حقیقت حوزه‌های سه‌گانه چرچیل یعنی حوزه مستعمرات و کشورهای مشترک‌المنافع، کشورهای انگلیسی‌زبان، و کشورهای اروپایی را تا اندازه زیادی تغییر داد و به‌نوعی هویت خارجی و بین‌المللی بریتانیا را در چهارچوب رهبری ایالات متحده آمریکا (که از آن به‌عنوان رابطه ویژه آمریکا و بریتانیا نیز یاد می‌شود) تعریف کرد.

در ارتباط با دیگر بازیگر مهم عرصه بین‌المللی یعنی اتحادیه اروپا، تونی بلر ترجیح داد نقش پل ارتباطی میان ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا ایفا کند.^۱ از زمان تونی بلر به بعد تقریباً می‌توان گفت تمام دولت‌های بریتانیا در حوزه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل خود بر اساس "الگو شریک نزدیک آمریکا" حرکت کردند و حتی محافظه‌کاران طرفدار خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا (برگزیت)، ایده بریتانیای جهانی خود را با اتکا به رابطه ویژه و شراکت خود با ایالات متحده آمریکا تنظیم کرده بودند.^۲ بنابراین در حال حاضر مهم‌ترین مؤلفه تعیین‌کننده در شکل‌دهی به سیاست خارجی و روابط بین‌الملل بریتانیا، تبعیت از سیاست‌های ایالات متحده آمریکا هست. مؤلفه‌های دیگر تعیین‌کننده در سیاست خارجی بریتانیا مانند منافع ملی و یا جایگاه ژئوپلیتیک این کشور همگی در نسبت با روابط ویژه بازتعریف و بازنگری می‌شوند.

انتخابات ۴ جولای بریتانیا

در انتخابات ۴ جولای در حقیقت تغییر راهبردی و کلانی در سپهر سیاسی بریتانیا رخ نداد چراکه در انتخابات اخیر جناح راست‌گرای حزب کارگر (بلری است) روی کار آمدند. حزب کارگر حزبی سوسیالیست و چپ‌گراست؛ اما با ظهور جناح راست‌گرا در این حزب، تا سال‌ها رویکرد حزب کارگر به مسائل سیاسی داخلی و خارجی بسیار متفاوت شد. ریشه ظهور جناح راست‌گرای حزب کارگر به دهه ۱۹۹۰ میلادی بازمی‌گردد؛ زمانی که برخی از اعضای جوان حزب کارگر مانند جان اسمیت^۳، تونی بلر^۴ و گردون براون^۵ دم‌از‌نوسازی حزب کارگر زدند. این جناح با رهبری تونی بلر و با پشت سر

1. Bill Jones and Philip Norton (2010) Politics UK, Pearson, pp. 27.

2. Whitman G. and Hadfield A. (2023) "The diplomacy of 'Global Britain': settling, safeguarding and seeking status", International Politics Available at: <https://doi.org/10.1057/s41311-023-00489-x>.

3. John Smith

4. Tony Blair

5. Gordon Brown

گذاردن رقبای خود، بالاخره توانست در سال ۱۹۹۷ به گونه کم‌نظیری انتخابات سراسری بریتانیا را برده و به حکومت حدوداً ۲۰ ساله (از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۷ میلادی) حزب محافظه‌کار (به رهبری مارگارت تاچر^۱ و جان میجر^۲) پایان دهد. شعار اصلی این جناح ایده «کارگر جدید ۳» بود که به دنبال اجرای سیاست‌های راست‌گرایانه و لیبرالی بود که از شعارها و اصول سوسیالیستی و چپ‌گرایانه فاصله داشت. تونی بلر به حدی راست‌گرا شد و از سیاست‌های نومحافظه‌کاران ایالات متحده تبعیت کرد که منتقدان وی از او به عنوان سگ دست‌آموز آمریکا و جرج بوش یاد کردند.^۴

در مقابل جناح راست‌گرا، جناح چپ‌گرا و سوسیالیست حزب قرار داشت که رهبری آن را جرمی کوربین در اختیار داشت. جرمی کوربین^۵ در سال ۲۰۱۵ با کمک بدنه سنتی و چپ‌گرای حزب و همچنین اعضای جوان و اتحادیه‌های کارگری توانست رهبری حزب کارگر را به دست بیاورد. اما دشمنان وی که عبارت بودند از: بلریست‌های حزب کارگر، گروه پارلمانی «دوستان اسرائیل در حزب کارگر»^۶، و همچنین سلطنت‌طلبان و محافظه‌کاران تندرو (که در رأس آن‌ها بوریس جانسون قرار داشت)؛ چهره‌ای ضد یهودی از وی ساختند و اعتبار سیاسی وی را به شدت زیر سؤال بردند. حملات شدید جریان‌های مختلف به جرمی کوربین، باعث شد تا وی در انتخابات سراسری ۲۰۱۹ شکست بخورد و در سال ۲۰۲۰ مجبور به استعفا از رهبری حزب کارگر شود.

در این زمان بود که کی‌یر استارمر^۷ (که خود از نمایندگان^۸ بود که در دولت سایه جرمی کوربین حضور داشت)، به شعار نه کوربین و نه بلر توانست در انتخابات درون حزبی آوریل ۲۰۲۰ رهبری حزب را به دست بگیرد. استارمر در راستای بخش اول ادعای خود به شدت از جرمی کوربین و اصول وی فاصله گرفت و حتی او را از حزب کارگر اخراج کرد. استارمر روابط خوبی نیز با جریان‌های حامی صهیونیست‌ها و اسرائیل برقرار کرد.^۹ اما در خصوص بخش دوم ادعای خود، هرچه از دوران حکومت وی گذشت مشخص شد که وی تا چه اندازه به آموزه‌ها و سیاست‌های تونی بلر نزدیک است.

1. Margaret Thatcher

2. John Major

3. New Labour

4. Michael Moran (2005) Politics and Governance in the UK, Palgrave Macmillan, P. 66.

5. Jeremy Corbyn

6. Labour Friends of Israel

7. Keir Starmer

8. <https://www.declassifieduk.org/israel-lobby-funded-half-of-keir-starmer-cabinet/>

پیروزی حزب کارگر و نخست‌وزیری استارمر

پس از انتخابات ۴ جولای بریتانیا، حزب کارگر به رهبری کی‌یراستارمر سکان دولت را به دست گرفته است که اساساً دارای رویکرد راست‌گرایانه و محافظه‌کارانه در سیاست‌های داخلی و خارجی است. شباهت سیاست‌ها و رویکردهای استارمر و سوناک به قدری به هم نزدیک است (به‌غیر از چند مورد خاص مانند: برگزیت، مهاجرت و برنامه‌های امنیتی و هسته‌ای) که تمامی نامزدهای رقیب حزب کارگر و حزب محافظه‌کار به‌طور علنی در مناظرات تلویزیونی به این مسئله اشاره می‌کردند که تفاوتی میان سیاست‌های حزب محافظه‌کار و حزب کارگر وجود ندارد و در بسیاری از سیاست‌های داخلی و خارجی مواضع یکسانی دارند^۱.

در حال حاضر دو جناح یا رویکرد کلی در درون حزب کارگر وجود دارد؛ یکی جناح سنتی و چپ‌گرا و دیگری جناح مدرن و راست‌گرا. جناح سنتی و چپ‌گرا، بر سیاست‌های سوسیال. رهبری این جناح را جرمی کوربین در سال ۲۰۱۵ در اختیار گرفت که به‌طور خاص سیاست‌هایی چون: حمایت از مهاجران و گروه‌های اقلیت مانند مسلمانان و سیاهان، مخالف با جنگ افروزی (در افغانستان، عراق و سوریه)، حمایت از فلسطین، روابط نزدیک با ایران، و انتقاد از نظام سلطنتی بریتانیا را دنبال می‌کرد. جناح دوم، از ارزش‌های سوسیالیستی و چپ به‌سوی ارزش‌ها و سیاست‌های راست‌گرایانه نظام سرمایه‌داری (مانند: خصوصی‌سازی، دریافت مالیات سنگین، کاهش یارانه اقشار ضعیف و کم‌درآمد و ...) حرکت کرده است. رهبری این جناح را تونی بلر در سال ۱۹۹۴ (پس از مرگ جان اسمیت رهبر پیشین حزب)، به دست آورد و دست به مدرن‌سازی (یا به تعبیر دقیق‌تر حرکت به‌سوی راست‌گرایی) حزب کارگر زد. تمایل وی به سیاست‌ها و رویکردهای راست‌گرایانه به حدی بود که برخی از اعضای حزب کارگر از وی به‌عنوان یک عضو حزب محافظه‌کار (یا توری^۲) در درون حزب کارگر نام می‌بردند. کی‌یراستارمر نخست‌وزیر کنونی بریتانیا نیز میراث‌دار این جناح از حزب کارگر است.

در حوزه سیاست خارجی جناح راست‌گرای حزب کارگر، دست‌کم در ۲ مسئله اساسی با جناح سنتی و چپ‌گرای آن تفاوت دارد. اولین مسئله، نزدیک شدن به ایالات متحده آمریکا و تبعیت از سیاست‌های آن‌ها است؛ این موضوع در زمان نخست‌وزیر تونی بلر به درجهٔ اعلاء خود رسیده بود، به‌نحوی که منتقدان کشور بریتانیا را نماینده و شعبه‌ای از ایالات متحده آمریکا معرفی می‌کردند^۳. کی‌یراستارمر نیز از زمان رهبری حزب کارگر تاکنون در رویدادها و وقایع مختلف چون: جنگ اوکراین، جنگ غزه و لبنان و غیره به‌خوبی نشان داده است که پیرو سیاست‌های ایالات متحده

1. <https://www.bbc.com/news/articles/c255py21x52o>

2. Tory

3. Michael Moran(2005) Politics and Governance in the UK, Palgrave Macmillan, P. 66.

است. دومین تفاوت بلریست‌ها با سوسیالیست‌های حزب کارگر، اعتقاد به بحث مداخله‌گرایی لیبرال است.^۱ جناح راست‌گرای حزب محافظه کار همچنین گروه‌های مبارزی چون حماس، حزب الله لبنان و حتی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به عنوان تهدید نظام بین الملل محسوب کرده و آنها را تروریست قلمداد می‌کند. با توجه به مقدمه فوق مشخص می‌شود که در حقیقت جناح راست‌گرای حزب کارگر در بسیاری از سیاست‌ها و رویکردهای داخلی و خارجی خود مانند محافظه‌کاران است. البته این سخن بدین معنا نیست که کلیت حزب کارگر این مسیر را تأیید می‌کند. ممکن است برخی از اعضای این حزب سیاست‌ها و عملکردهای جناح مسلط را به چالش بکشند چنانچه در طول یک سال اخیر و در پی اعتراضات گسترده مردمی نسبت به جنایات رژیم صهیونیستی، برخی از اعضای حزب کارگر^۲ و نمایندگان مجلس بریتانیا^۳ برای فشار آوردن به کی‌یر استارمر از سمت خود استعفا دادند.^۴ حتی امکان دارد مانند سال ۲۰۱۵ جناح چپ‌گرای حزب کارگر بتواند رهبری حزب را به دست گرفته و با پیروزی در انتخابات سراسری آتی تشکیل دولت بدهد.

مواضع استارمر در قبال ایران

مواضع استارمر در قبال ایران را می‌توان در چهار حوزه اصلی: «تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی»، «نقش ایران در جنگ غزه و اوکراین»، «پاسخ ایران به رژیم صهیونیستی در پی ترور شهید نصرالله»، و بالاخره «قطع روابط ایران و بریتانیا» مورد ارزیابی قرار داد. این بدان معنا نیست که تمام مسائل ایران و بریتانیا در همین ۴ موضوع خلاصه می‌شود، بلکه می‌توان موارد دیگری را نظیر اعدام جاسوسان انگلیسی در ایران (مانند اعدام علیرضا اکبری) و فشار آوردن بر مراکز فرهنگی و اسلامی مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران (مانند اعمال فشار و کنترل بر مرکز اسلامی لندن) به این حوزه‌ها افزود.

1. Kampfner, John, (2004), Blair's Wars, Gardners Books, Available at: <https://www.amazon.com/Blairs-Wars-John-Kampfner/dp/0743248309>.

2. <https://news.sky.com/story/11-councillors-quit-labour-over-stance-on-ceasefire-in-gaza-after-calling-for-sir-keir-starmer-to-resign-13001632>.

3. <https://news.sky.com/story/first-cracks-in-unity-over-labours-position-on-israel-hamas-war-should-worry-starmer-12996114>.

4. <https://news.sky.com/story/two-labour-frontbenchers-resign-to-back-calls-for-ceasefire-in-gaza-13009054>

تحریم سپاه پاسداران

یکی از موضوعاتی که برای بیش از یک دهه مناسبات جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا تحت تأثیر خود قرار داده است، موضوع تحریم کلیت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است.^۱ برای مثال: وزارت خارجه بریتانیا در سال ۲۰۱۰ در ارتباط با برنامه هسته‌ای ایران، سپاه پاسداران را تحریم کرد،^۲ اما پس از گذشت زمان و مذاکرات مختلف ایران با طرف‌های اروپایی و آمریکایی، این تحریم به یک اقدام نمادین تبدیل شد و تأثیر خود را از دست داد. بنابراین در برهه‌ها و در خلال وقایع مختلف مانند شورش‌های خیابانی نشأت گرفته از فوت مهسا امینی، اعدام جاسوس‌های بریتانیایی، فروش پهپادهای ایرانی به روسیه و غیره مجدداً نخست‌وزیران، نمایندگان مجلس و نهادهای مختلف در بریتانیا خواستار تحریم جدید سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شده‌اند.^۳ این موضوع چندان منحصر به حزب خاصی نبوده و تقریباً هر دو حزب اصلی محافظه‌کار و کارگر در برهه‌های مختلف بر این مسئله تأکید داشته‌اند. اما نکته قابل توجه این است که از آن زمان تاکنون، هنوز بریتانیا تصمیم جدی و عملی برای تحریم سپاه پاسداران نگرفته است.

به‌طور خاص در ۱۳ دی ماه ۱۴۰۱ (۳ ژانویه ۲۰۲۳)، دفتر ریشی سوناک، نخست‌وزیر وقت بریتانیا، اعلام کرد که در حال آماده شدن برای اعلام نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران به عنوان یک سازمان تروریستی و تحریم آن است.^۴ برخی از سران و نمایندگان اتحادیه اروپا نیز در ۲۹ دی ماه ۱۴۰۱ (۱۹ ژانویه ۲۰۲۳)، درخواست تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به شورای اتحادیه اروپا دادند؛ اما اتحادیه اروپا علیرغم تحریم چند تن از اعضای سپاه با تحریم کلیت سپاه پاسداران مخالفت کرد.^۵ در واکنش به این تلاش‌های سران اروپایی، جو بایدن در ۴ اسفندماه ۱۴۰۱ با طرح بریتانیا و اتحادیه اروپا برای تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مخالفت کرد و جلوی تصویب این طرح را گرفت.^۶ مجدداً در فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۳ (آوریل ۲۰۲۴) و پس از پاسخ موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی ایران به حمله رژیم صهیونیستی به سفارت ایران در دمشق، زمزمه‌های تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در اتحادیه اروپا و بریتانیا شدت گرفت. این بار دیوید کمرون (که حال به عنوان وزیر خارجه ریشی سوناک انتخاب شده بود)، در ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۳

۱. باید خاطرنشان ساخت آنچه در این مقاله از آن به عنوان تحریم سپاه یاد می‌شود، منظور تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به عنوان یک کل واحد و به عنوان یکی از ارکان نیروهای نظامی جمهوری اسلامی ایران است. به‌طور خاص، تحریم برخی از فرماندهان و یا حتی برخی از بخش‌های سپاه پاسداران مورد نظر نمی‌باشد.

۲. <https://www.bbc.com/persian/iran-64154595> ; <https://www.theguardian.com/politics/2024/apr/15/rishi-sunak-fac-es-calls-proscribe-iran-revolutionary-guards-irgc>

۳. <https://www.bbc.com/persian/iran-64154595>

۴. <https://www.bbc.com/persian/iran-64154595>

۵. <https://www.alef.ir/news/4011029102.html>

۶. <https://www.radiofarda.com/a/joe-biden-diplomats-trying-to-block-uk-plan-to-proscribe-iran-militias-as-terror-group/32283703.html>

(۳۰ آوریل ۲۰۲۴) در کمیسیون روابط بین الملل مجلس اعیان بریتانیا اعلام کرد که نیازی نیست سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را تحریم کنیم؛ زیرا این مسئله به شدت روابط دیپلماتیک ما را با ایران تخریب می کند.^۱

کشمکش های سیاسی پیرامون تحریم سپاه پاسداران ادامه داشت تا اینکه حزب کارگر به رهبری کی ر استارمر به طور جدی به عنوان حزب برنده انتخابات ۴ جولای ۲۰۲۴ بریتانیا مطرح شد. استارمر نیز مانند نخست وزیران پیشین، قبل از پیروزی در انتخابات ذکر کرده بوده که سپاه پاسداران را رسماً به عنوان یک نهاد تروریستی اعلام خواهد کرد. در همین راستا، دیوید ملی^۲ زمانی که وزیر در سایه برای وزارت خارجه بود، دولت ریشی سوناک را به دلیل ناتوانی در تحریم سپاه پاسداران به بهانه اعدام علیرضا اکبری و برخی اتهامات دیگر به شدت زیر سؤال برده بود.^۳ حتی ۹ روز مانده به انتخابات سراسری بریتانیا (۲۷ ژوئن ۲۰۲۴)، وزرای احتمالی خارجه و کشور استارمر (دیوید ملی و یوت کوپر^۴)، به طور علنی اعلام کردند که در این خصوص کاملاً اتفاق نظر دارند و پس از پیروزی حزب کارگر در انتخابات، این کار را انجام خواهند داد و برای تحقق آن حتی حاضرند موانع حقوقی را مرتفع کرده و قوانین موجود را تغییر دهند.^۵ اما ۶ روز پس از پیروزی در انتخابات (۱۰ جولای ۲۰۲۴)، دیوید ملی وزیر خارجه دولت جدید، اعلام کرد که عجله ای برای این کار وجود ندارد و باید تمام زوایای حقوقی این اقدام به دقت مورد بررسی قرار گیرد و این مسئله می تواند بسیار زمان بر باشد.^۶ عوامل مختلفی در رویگردانی دولت های انگلیسی برای تحریم سپاه وجود دارد. در این مقاله، صرفاً به دو عامل اساسی اشاره می شود. نخست آنکه، ایالات متحده آمریکا در حال حاضر تمایلی چندانی ندارد که بریتانیا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران را تحریم کند؛ زیرا این اقدام ر باعث قطع روابط ایران و بریتانیا می داند.^۷ چنانچه دیپلمات های آمریکایی در اسفندماه ۱۴۰۱ با طرح بریتانیا برای تحریم سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به بهانه ترور یا ربودن افرادی در لندن^۸، مخالفت کردند و جلوی تصویب این طرح را گرفتند چرا که نقش دیپلماتیک لندن (به عنوان اصلی ترین شریک راهبردی آمریکا) را در قبال ایران تضعیف می کند.

1. <https://parsi.euronews.com/2024/05/01/uk-david-cameron-to-rule-out-proscribing-irans-islamic-revolutionary-guard-corps-as-terro>

2. David Lammy

3. <https://www.lfi.org.uk/lammy-assails-government-inaction-on-irgc-proscription/>

4. Yvette Cooper

5. <https://www.telegraph.co.uk/politics/2024/06/25/labour-proscribe-iran-revolutionary-guard-terrorist-group/>

6. <https://www.theguardian.com/politics/article/2024/jul/08/labour-unlikely-to-rush-into-proscribing-irans-revolutionary-guards>

7. <https://www.radiofarda.com/a/joe-biden-diplomats-trying-to-block-uk-plan-to-proscribe-iran-militias-as-terror-group/32283703.html>

8. <https://www.bbc.com/persian/iran-64154595>

عامل اصلی دیگر در رویگردانی از تحریم سپاه پاسداران، عدم رغبت بریتانیا برای مواجه شدن با تبعات آن است. کمترین تبعاتی که اقدام بریتانیا می تواند داشته باشد، اقدام متقابل جمهوری اسلامی ایران در تحریم نیروهای نظامی بریتانیا به ویژه نیروی دریایی پادشاهی^۱ آن خواهد بود؛ که این مسئله می تواند مشکلاتی را برای نیروهای نظامی مستقر آن ها در کشورهای حاشیه خلیج فارس، عراق، سوریه و دیگر کشورهای منطقه ایجاد کند. به طور یقین این مسئله فعالیت های امنیتی و جاسوسی آن ها را نیز می تواند تحت تأثیر قرار دهد. تأثیر دیگر تحریم سپاه پاسداران را می توان اعلام قطع روابط دیپلماتیک میان جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا ذکر کرد. ایجاد مشکل و چالش اساسی برای رفت و آمد کشتی های تجاری و نفت کش اروپایی (به ویژه انگلیسی) در خلیج فارس و دریای سرخ از دیگر تبعات اساسی تحریم سپاه پاسداران خواهد بود. این مسئله می تواند در افزایش جهانی قیمت انرژی و افزایش تورم در کشورهای اروپایی به ویژه بریتانیا تأثیر بگذارد.

البته باید اذعان داشت، نکاتی که به عنوان تبعات تحریم سپاه پاسداران و عدم تمایل بریتانیا برای تحریم سپاه ذکر شد بدین معنا نیست که در هیچ برهه ای این اتفاق رخ نخواهد داد و یا اینکه در سطوح پایین تر امکان تحقق آن وجود نخواهد داشت. برای نمونه اگر سیاست ایالات متحده آمریکا در این زمینه تغییر کند ممکن است بریتانیا نسبت به تحریم سپاه پاسداران اقدام لازم را انجام دهد.

نقش ایران در جنگ غزه و لبنان و اوکراین

در بحث جنگ غزه، استارمر نیز مانند دولت محافظه کار قبلی به طور دقیق سیاست های ایالات متحده آمریکا را دنبال می کند و به نوعی ایران را در هر دو جنگ و بحران مقصر جلوه می دهد. در جنگ اوکراین نیز بریتانیایی ها ایران را حامی روسیه می دانند. دولت بریتانیا چه در زمان ریشی سوناک و چه در زمان حکومت استارمر بارها جمهوری اسلامی ایران را مسبب این امور و بی ثباتی در منطقه معرفی کرده است.^۲ در خصوص جنگ اوکراین نیز باید گفت استارمر در تماس تلفنی که ۲۲ مرداد ماه با آقای پزشکیان ریاست جمهوری ایران داشت، اظهار نمود که روابط ایران و بریتانیا می توانست بیشتر از این توسعه و رشد داشته باشد به شرطی که ایران از روسیه در جنگ علیه اوکراین حمایت نکند.^۳ در تماس تلفنی ۲ شهریور ماه وزیر خارجه جمهوری ایرلند

1. Royal Navy

2. <https://edition.cnn.com/2024/01/11/politics/us-strikes-houthi-yemen/index.html>

3. <https://news.sky.com/story/pm-has-spoken-to-iran-president-to-de-escalate-tensions-in-middle-east-13196154>

با عباس عراقچی، وزیر خارجه جمهوری اسلامی ایران، مجدداً در خصوص نقش ایران در بحران اوکراین صحبت می‌شود.^۱

پاسخ ایران به ترور شهید نصرالله

موضوع سومی که به یکی از چالش‌های روابط جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا تبدیل شده است، پاسخ ایران به ترور شهید نصرالله است. پیش‌تر در پی ترور شهید هنیه در تهران، همان روز به درخواست ایران و حمایت روسیه، چین و الجزایر نشست اضطراری در شورای امنیت سازمان ملل برگزار شد؛ اما فرستاده بریتانیا در این نشست به جای محکوم کردن اقدام رژیم صهیونیستی، بر دفاع تزلزل‌ناپذیر بریتانیا از رژیم صهیونیستی تأکید و به نوعی صحبت کرد که گویی جمهوری اسلامی ایران مسبب همه مشکلات در غزه است.^۲ تنها ۲ روز پس از ترور شهید فؤاد شکر (از فرماندهان حزب الله لبنان) و پس از یک روز از ترور شهید هنیه در تهران، وزیر خارجه و وزیر دفاع دولت استارمر ابتدا وارد بیروت و سپس به رژیم صهیونیستی سفر می‌کنند و مجدداً به پشتیبانی خود از این رژیم تأکید می‌کنند. این افراد در مقابل از فرماندهان نیروهای مقاومت می‌خواهند که خویشتن‌داری کرده و پاسخی ندهند؛ چراکه افزایش تنش به نفع هیچ‌کس نخواهد بود.^۳

اما نکته جالب توجه اینجاست که با اوج گرفتن گمانه‌زنی‌ها درباره پاسخ ایران به ترور شهید هنیه، در اقدامی کم‌سابقه کی‌یر استارمر در تاریخ ۱۲ اوت (۲۲ مردادماه) با رئیس‌جمهور جدید ایران گفتگوی تلفنی انجام داد و از احتمال پاسخ ایران به شدت اظهار نگرانی کرد.^۴ در حقیقت این تماس یک هشدار و درخواست از ایران برای توقف تهدید اسرائیل به حمله است.

قطع روابط ایران و بریتانیا

روابط جمهوری اسلامی ایران و بریتانیا از دوران گذشته پرچالش و با پستی و بلندی‌های مختلفی مواجه بوده است. علیرغم تمامی این پستی بلندی‌ها، دولت‌های مختلف بریتانیا عمیقاً خواهان قطع ارتباط با جمهوری اسلامی ایران نبوده‌اند. چراکه بریتانیا از زمان حضور استعماری خود در نقاط مختلف جهان، تمام تلاش خود را مصروف داشته تا از این حضور فیزیکی بیشترین بهره را برای

1. <https://en.mfa.ir/portal/newsview/752701/Irish-Iran-FMs-talk-on-phone-discusses-Palestine-mutual-ties>

2. <https://persi.euronews.com/2024/08/01/security-council-tehran-and-beirut-attacks-guterres-called-for-reduce-tensions>

3. <https://en.mfa.ir/portal/newsview/752156/Top-UK-diplomat-holds-phone-call-with-Iran-FM-urges-role-in-reducing-tensions>

4. <https://news.sky.com/story/pm-has-spoken-to-iran-president-to-de-escalate-tensions-in-middle-east-13196154>

پیشبرد منافع خود ببرد. در حقیقت بریتانیا با استفاده از مؤلفه‌های قدرت نرم و سخت و با حضور مؤثر در کشورهای مختلف سعی می‌کند در بالاترین سطح ممکن منافع ملی خود را تأمین کند. علاوه بر تمایل درونی و راهبرد تاریخی بریتانیا برای حفظ حضور خود در کشورهای در حال توسعه، عامل دیگری که در دوران کنونی باعث حفظ رابطه بریتانیا و جمهوری اسلامی ایران بوده است فشار ایالات متحده آمریکا برای حفظ روابط است. ایالات متحده آمریکا در حال حاضر تمایلی چندانی ندارد که بریتانیا روابط خود را با ایران قطع کند؛^۱ چرا که در غیابش بریتانیا مجری پیشبرد سیاست‌های آمریکا خواهد بود. روابط آمریکا و ایران از اولین سال‌های پیروزی انقلاب اسلامی با اشغال سفارت آمریکا در تهران قطع شد و در سال‌های اخیر نیز با خروج ترامپ از برجام و تروریستی اعلام کردن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، روابط خاص و موردی (مانند مذاکرات برجام و یا احیای آن) نیز به کمترین اندازه خود رسید. بنابراین، بریتانیا می‌بایست در تهران حضور داشته باشد تا سیاست‌های آمریکا را در ایران پیگیری کند.^۲

دیوید کمرون، نخست‌وزیر اسبق و وزیر خارجه پیشین بریتانیا، پس از حمله متقابل ایران به رژیم صهیونیستی در نشست خود با اعضای کمیسیون روابط بین‌الملل مجلس اعیان در ۱۱ اردیبهشت ۱۴۰۳ (۳۰ آوریل ۲۰۲۴) به تفصیل دلایل عدم تمایل دولت به قطع ارتباط با ایران را تشریح می‌کند.^۳ او در این نشست اظهار می‌دارد در مواقع بحران، به‌ویژه در ارتباط با نبردهای اسرائیل و غزه، مهم این است که او بتواند به طور مستقیم با وزیر امور خارجه ایران صحبت کند. او ادامه می‌دهد اگر قرار باشد برای کاهش تنش‌ها و درگیری‌ها پیامی به ایران منتقل شود، او می‌خواهد که خودش این پیام را به ایران منتقل کند نه آنکه از طرف فرانسوی بخواهد این کار را انجام دهد.^۴

نتیجه‌گیری

در مقام نتیجه‌گیری باید گفت با استقرار دولت جدید در بریتانیا شاهد تحولات زیادی در رویکرد و سیاست خارجی بریتانیا در قبال جمهوری اسلامی ایران نخواهیم بود. چنانچه تشریح شد، جناح راست‌گرای حزب کارگر تفاوت چندانی با محافظه‌کاران که ۱۴ سال قدرت را در دست داشتند ندارد. نکته اصلی در سیاست خارجی آن‌ها تبعیت بالا از سیاست‌ها و راهبردهای ایالات متحده در نظام

1. <https://www.radiofarda.com/a/joe-biden-diplomats-trying-to-block-uk-plan-to-proscribe-iran-militias-as-terror-group/32283703.html>

2. <https://www.radiofarda.com/a/joe-biden-diplomats-trying-to-block-uk-plan-to-proscribe-iran-militias-as-terror-group/32283703.html>

3. <https://persi.euronews.com/2024/05/01/uk-david-cameron-to-rule-out-proscribing-irans-islamic-revolutionary-guard-corps-as-terror>

4. B2n.ir/q70427

بین‌الملل است. اما در خصوص شخصیت رهبر این حزب، کی‌یر استارمر، باید گفت برخلاف تونی بلر که فردی بسیار جاه‌طلب و جسور بود، استارمر فردی محتاط و محافظه‌کار است و تلاش می‌کند تا تمام طرف‌های مناقشه را از خود راضی نگه دارد. او از طرفی خود را خواهان آتش‌بس و حامی صلح در فلسطین نشان می‌دهد اما از سوی دیگر هیچ‌گاه جنایات اسرائیل را محکوم نکرده است و بر حمایت تزلزل‌ناپذیر بریتانیا از این رژیم تأکید می‌کند.

استارمر به شدت تحت تأثیر لابی‌های صهیونیست است و در جریان رقابت‌های انتخاباتی اخیر، لابی‌های مهم اسرائیل در بریتانیا (مانند دوستان اسرائیل در حزب کارگر^۱)، به بسیاری از نمایندگان سرشناس حزب کارگر کمک مالی نمودند. در حال حاضر، افرادی که از این لابی‌ها کمک مالی دریافت کردند نیمی از کابینه دولت جدید را تشکیل می‌دهند که در رأس آن‌ها شخص نخست‌وزیر (کی‌یر استارمر)، معاون وی (خانم آنجلا رینر)، وزیر خزانه‌داری (راشل ریوز)، وزیر خارجه (دیوید لی) قرار دارند^۲. حمایت مالی لابی‌های صهیونیست از این افراد، به‌طور غیرمستقیم نشان می‌دهد که چقدر این کابینه تحت تأثیر جریان صهیونیست در بریتانیا خواهد بود. اما باید به خاطر داشت که روحیه عدم خطرپذیری و نداشتن جسارت لازم مانع از آن خواهد شد که استارمر دست به اقدامی بزند که به قطع روابط با ایران منجر شود. در این زمینه به نظر می‌رسد مانند امور مهم دیگر، می‌بایست منتظر سیاست‌های جدید (به‌ویژه پس از انتخابات آتی ریاست جمهوری آمریکا باشیم. اگر آمریکایی‌ها به این نقطه برسند که باید فشار سیاسی بیشتری بر ایران وارد کنند ممکن است تصمیم به قطع روابط با ایران بگیرند که در این زمان به تحریم رسمی سپاه پاسداران خواهند پرداخت. البته پاسخ ایران به ترور شهید نصرالله ممکن است تغییر و تحولات جدیدی را در روابط ایران و بریتانیا رقم بزند. در صورت افزایش فشارها بر ایران به دنبال حمله رژیم و کمک دول غربی برای برهم زدن موازنه قدرت در منطقه به نفع اسرائیل، پیامدهای این فشار می‌تواند به نزدیکی هرچه بیشتر ایران به روسیه و همگرایی بالاتر ژئوپلیتیکی علیه اروپا یا احتمال ساخت سلاح هسته‌ای از سر ناچاری بیانجامد که چنین تحولاتی معادلات جدیدی را بر روابط ایران با بریتانیا حاکم خواهد کرد.

1. Labour Friends of Israel

2. <https://www.declassifieduk.org/israel-lobby-funded-half-of-keir-starmers-cabinet/>

سیاست خارجی فرانسه در قبال منطقه غرب آسیا و روابط با ج.ا.ایران

محمد رضا دهشیری، استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه

ساختار تصمیم‌گیری در سیاست خارجه فرانسه

بر اساس نظام سیاسی فرانسه تمرکز قدرت در اختیار رئیس‌جمهور این کشور است و رئیس‌جمهور در سیاست خارجی تصمیم‌گیرنده اصلی به شمار می‌آید. مجلس شونده توضیحات رئیس‌جمهور و وزیر امور خارجه است و نهایتاً ممکن است توصیه‌هایی نیز پیشنهاد دهد. البته، از آنجایی که بیشتر اوقات رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر متعلق به یک جناح سیاسی‌اند، سیاست‌هایشان در هماهنگی با یکدیگر است. اما گاهی همزیستی بین رئیس‌جمهور از یک جناح و نخست‌وزیر از جناح دیگر، پیش می‌آید. در چنین شرایطی قدرت رئیس‌جمهور کاهش می‌یابد. چون که این نخست‌وزیر است که به دلیل اتکا به قدرت مجلس در عرصه سیاست خارجی بر وزارت امور خارجه تأثیر می‌گذارد. البته رئیس‌جمهور قادر است در چنین شرایطی مجلس را منحل کند. هرچند، ممکن است ترکیب مجلس بعدی حتی بیش از مجلس موجود به زیان وی باشد. در حال حاضر، حزب راست رادیکال حدود یک‌سوم، احزاب چپ حدود یک‌سوم و راست میانه نیز حدود یک‌سوم

از کرسی‌های مجلس فرانسه را در اختیار دارند و ترکیب دولت به ائتلاف راست میانه به رهبری مکرون با یکی از دو جریان دیگر بستگی دارد.

تا پیش از روی کار آمدن نیکولا سارکوزی^۱ فرانسه در تصمیمات سیاست خارجی از استقلال عمل برخوردار بود. هم دولت میتران^۲ و هم دولت شیراک^۳ سیاست‌های مستقلی را دنبال می‌کردند که نمونه آن در سیاست فرانسه در قبال حمله آمریکا به عراق قابل مشاهده است. با روی کار آمدن سارکوزی، شاهد چرخش در راهبرد سیاست خارجی فرانسه هستیم. به دلیل تمایل شدید سارکوزی برای همکاری با آمریکا، این کشور در حوزه فرماندهی نظامی ناتو هم حضور پیدا کرد و عملاً در چارچوب سیاست‌های آمریکا قرار گرفت. حتی بعد از آن، با روی کار آمدن فرانسوا اولاند^۴ از حزب سوسیالیست، شاهد تحول اساسی در سیاست خارجی فرانسه نبوده‌ایم. مکرون هم به دلایلی که در ادامه می‌آید، موفق نشد بازی متفاوتی را ارائه کند:

- ◀ اروپا در وضعیت تضعیف شده‌ای قرار داشت؛
- ◀ فرانسه اهرم‌های تأثیرگذاری خود را در مستعمرات سابق از دست داده بود؛
- ◀ سنت وزارت امور خارجه به دلایل ذیل به سمت فراآتلانتیک‌گرایی تمایل یافته بود؛
- ◀ دوران گذار در نظم بین‌المللی رخ داده بود؛
- ◀ ترامپ در آمریکا روی کار آمده بود؛
- ◀ روسیه به اوکراین حمله نظامی کرده بود.

در چنین شرایطی، هر رئیس‌جمهوری که به قدرت برسد، تنها قادر است تاکتیک‌ها را تغییر دهد و در راهبرد کلان سیاست خارجی ناچار به همراهی با ایالات متحده آمریکا خواهد بود.

مکرون از حامیان اصلی کمیسیون ژئوپلیتیکی در اتحادیه اروپا و از پشتیبانان اصلی خانم اورسولا فن در لاین^۵ است که به دنبال تقویت بحث استقلال راهبردی در این اتحادیه است. استقلال راهبردی اروپا بزرگ‌ترین ایده مکرون بوده است. با این حال، در عمل شاهد آن بوده‌ایم که سیاست خارجی فرانسه در دوران زمامداری مکرون کماکان جهت‌گیری فراآتلانتیکی دارد.

از یک سو، سنت استثناگرایی فرانسوی همچنان در فرانسه وجود دارد و مکرون ناچار است در چارچوب این سنت طرح‌هایی مانند: استقلال راهبردی برای اروپا ارائه دهد. چون با چنین رویکردی است که می‌تواند، خواست افکار عمومی را برآورده سازد. از سوی دیگر چنانچه پیش از این آمد،

1. Nicolas Sarkozy

2. Mitterrand

3. Chirac

4. François Hollande

5. Ursula von der Leyen

فضای حاکم بر روابط بین الملل ایجاب می کند که فرانسه بیش از پیش چشم به آن سوی اقیانوس اطلس داشته باشد. به عبارتی دیگر، دوگانگی پیش آمده در سیاست خارجی فرانسه ناشی از تضاد میان زمینه اجتماعی سیاست گذاری و فضای بین المللی حاکم برای پیاده سازی سیاست های اتخاذ شده است. از این رو، مکرون می بایست میان مدیریت افکار عمومی و تنظیم مناسباتش با ایالات متحده آمریکا توازن برقرار سازد. در نتیجه، شاهد یک بازی دو سطحی هستیم؛ به این صورت که از یک سو، حمایت از استقلال دفاعی و امنیتی اروپا به منظور مدیریت راست افراطی و جلب آرای رأی دهندگان در دستور کار قرار می گیرد و از سوی دیگر، در نتیجه کاهش قدرت فرانسه و حتی اتحادیه اروپا، شاهد همراهی فرانسه با آمریکا جهت دفع تهدید روسیه و همین طور جاه طلبی های چین هستیم. در واقع دولت فرانسه اراده و خواست خود را اعلان می کند، اما نظر به شرایط موجود، این خواست تحقق پذیر نیست.

ترامپ به توافق پاریس پایبند نیست و سیاست بالا به پایینی را هم نسبت به هم تایان اروپایی خود دنبال می کند. با توجه رویکرد فوق ناسیونالیستی ترامپ، اروپایی ها نگران هستند تجارتشان با آمریکا هم دچار مشکل شود. حال با پیروزی ترامپ، در نهایت با او کنار می آیند، اما مجبور هستند سیاست خارجی و امنیتی مستقل اروپایی را با جدیت بیشتری دنبال کنند.

به باور ترامپ، هر کشوری به میزان هزینه ای که می پردازد، در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی موسوم به ناتو قادر به ایفای نقش است. با آمدن ترامپ، بار مالی اضافی از این جهت بر دوش فرانسه قرار می گیرد. آیا فرانسه می تواند همزمان هم برای ناتو و هم برای ارتش اروپایی هزینه کند؟ شاید فرانسه بر تشکیل ارتش مستقل اروپایی تأکید داشته باشد، اما در عمل نخواهد توانست به طور قابل توجهی از پس تأمین مالی چنین طرحی برآید.

سیاست خاورمیانه ای فرانسه

از دوره سارکوزی، طرح مدیترانه ای فرانسه نضج بیشتری گرفت و فرانسه خودش را متعهد به حمایت از کشورهای حوزه مدیترانه دانست و از آن پس، این منطقه را به عنوان حوزه امنیتی بلا فصل خود در نظر می گیرد. در پی حملات اسرائیل به لبنان، نخستین وزیر خارجه ای که به این کشور سفر کرد، وزیر امور خارجه فرانسه بود. این نشان دهنده میزان تعهد فرانسه به لبنان است. فرانسویان تمام تلاششان را به کار می گیرند تا ساختار سیاسی لبنان به سمت جریان ۱۴ مارس جهت پیدا کند. به ویژه بعد از انفجار بندر بیروت، فرانسه از دولت لبنان حمایت کرد تا دولت به دور از نفوذ حزب الله شکل بگیرد.

نگاه احزاب و جریان های سیاسی فرانسه به تحولات لبنان به شرح ذیل قابل دسته بندی است:

◀ **راست رادیکال:** این جریان معتقد است که دولت فرانسه در عین تمرکز بیشتر بر مسائل داخلی کشور، باید مقابله با جاه طلبی گروه‌های شبه نظامی طرفدار ایران را نیز دنبال کند. این جریان، رویکرد سرسختانه‌ای نسبت به حزب الله دارد، ولی معتقدند نباید بودجه فرانسه خرج خارج از این کشور شود. به باور آنان، مالیات شهروندان فرانسوی باید صرف آسایش مردم فرانسه شود.

◀ **چپ‌ها:** این جریان، مواضع ملایم‌تری در قبال گروه‌های اسلام‌گرا دارند و معتقدند که نباید مسائل انسانی در بحران خاورمیانه نادیده گرفته شود.

◀ **راست میانه:** این جریان که در حال حاضر مکرون نمایندگی آن را بر عهده دارد، در دوگانهٔ بالا ناچار است از یک سو مواضع راست رادیکال را تعدیل کند و از سوی دیگر مواضع احزاب چپ را. این جریان خود را متعهد به حمایت از اسرائیل می‌داند با این حال حملات اسرائیل را غیرقابل قبول ارزیابی می‌کند و معتقد به تلاش برای استفاده از همه ابزارها برای پایان دادن به چرخه خشونت در منطقه است.

اثرگذاری فرانسه در شامات و موانع آن

بعد از بهار عربی تمرکز آمریکا به دو دلیل به سمت خاورمیانه و سپس به ویژه به شرق آسیا گرایش یافت.

(۱) کاهش اهمیت راهبردی اروپا (البته بعد از بحران اوکراین توجه به اروپا از زاویهٔ امنیتی و البته بازاری برای فروش محصولات انرژی آمریکا جلب شد.) و

(۲) ظهور داعش و در اولویت قرار گرفتن مهار این گروه.

در شرایطی که هم اهمیت اروپا و هم خاورمیانه کاهش یافته، فرانسه تا چه میزان می‌تواند اثرگذار باشد؟ آمریکا از فرانسه می‌خواهد اندک اثرگذاریش را هم برای مهار چین هزینه کند. البته، خاورمیانه از معادلات آمریکا حذف نخواهد شد و حمایت از اسرائیل هنوز در اولویت آمریکا قرار دارد و با توجه به تشدید تنش‌ها همچنان این اولویت باقی خواهد ماند. از این رو، ممکن است، خاورمیانه تنها به عنوان بازاری برای فروش محصولات نظامی مورد توجه فرانسه قرار بگیرد. همان‌طور که در قرارداد فروش جنگنده‌های رافائل به امارات شاهد آن بودیم.

از مهم‌ترین موانع نقش آفرینی فرانسه در خاورمیانه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

◀ امنیتی شدن خاورمیانه که موجب شد، سیاست‌های فرانسوی که بر تنوع فرهنگی و بر لزوم پیوندهای تمدنی تأکید می‌کرد، عملاً رنگ ببازد و به دنبال آن، ابزار قدرت نرم فرانسه عملاً تضعیف شود.

◀ تنوع سبب دیپلماسی کشورهای عربی که در نتیجه آن، این کشورها همزمان با روسیه، چین، آمریکا و اروپا تعامل دارند و موجب شده‌اند فرانسه سهم کمتری از این سبب داشته باشد.

◀ برگزیت که به موجب آن، نقش تروئیکای اروپایی که همواره هماهنگ عمل می‌کردند کاهش یافت. بریتانیا بیشتر به سمت آمریکا رفت و انعقاد پیمان آکوس^۱، در واقع با حمایت بریتانیا بود.

چشم‌انداز روابط ایران و فرانسه با روی کار آمدن آقای پزشکیان

با وجود تغییر دولت در ایران، کماکان رویکرد فرانسه تهدید انگاری از ایران است. از این رو، ایران تهدیدی برای امنیت خاورمیانه و مدیترانه قلمداد می‌شود. مضافاً اینکه فرانسه معتقد است حمایت‌های ایران از روسیه در جنگ اوکراین برای امنیت اروپا مضر است. تلقی دیگری که در فرانسه وجود دارد، این است که با تغییر دولت در ایران، در کلان سیاست‌های ایران چندان تحولی رخ نمی‌دهد. اختیارات عمده در دست رهبری و نهادهای انتصابی قرار دارد. کما اینکه عملیات وعده صادق ۱ در دوران شهید رئیسی و عملیات وعده صادق ۲ در دوره آقای پزشکیان اتفاق افتاد. سیاست‌های فرانسه در قبال ایران نیز، تا حد زیادی در چارچوب سیاست‌های اتحادیه اروپا است و اتحادیه هم فعلاً نمی‌خواهد با ایران معامله‌ای انجام دهد.

آنچه ایران علاقه‌مند است، تفکیک حوزه‌های موضوعی است. ایران مایل است اروپا در قبال ایران، همانند روسیه سیاست مقیاس را دنبال کند. چنانچه اروپا همچنان ۱۶/۵ درصد از انرژی خود را از روسیه وارد می‌کند. الان زمانی است که باید ایران وارد گفتگوهای موضوعی شود. گفتگوهایی در مورد تبادل زندانیان، بحران اوکراین و غیره صورت گیرد و در هر مورد جداگانه مذاکره کرده و در ازای آن امتیازات لازم را بگیرد. نکته مهم دیگر این است که روابط ایران و فرانسه امنیتی شده و نیاز است در صدد غیرامنیتی کردن آن برآییم. بدین منظور، بهتر است از حوزه‌های سیاست سفلی شروع کنیم از جمله: بحث‌های اقتصادی، زیست‌محیطی، فرهنگی، علمی، همکاری رسانه‌ای، گفتگوی اندیشمندان و همکاری اندیشکده‌ای.

نکته قابل توجه دیگر این است که در فرانسه و به طور کل در اروپا، نه تنها لابی ایرانی حضور ندارد، لابی ایران هم نداریم. منظور از لابی ایرانی، دایاسپورای ایرانی است که عمدتاً از گروه‌های ضدانقلاب و درکنار لابی اسرائیل و برخی کشورهای عربی علیه ایران فعالیت دارد. منظور از لابی ایران، لابی‌های غیر ایرانی اما دوستدار ایران است. مانند آرامنه و لبنانی‌های دوستدار ایران که می‌توان از یاری این گروه‌ها به منظور تأثیرگذاری بر نظام تصمیم‌گیری سیاست خارجی فرانسه بهره برد. فرانسه با ایران در موضوع ارمنستان اشتراک نظر دارد. حتی در موضوع لبنان و ضرورت حفظ جان غیرنظامیان نیز دارای اشتراکاتی با ایران است.

چشم‌انداز طرح استقلال راهبردی اتحادیه اروپا

ابوالقاسم دلفی، سفیر سابق ایران در فرانسه

مقدمه

گرچه مناسبات داخلی اروپا از زمان حرکت قطار وحدت در قاره همواره محل بحث بوده است، آنچه امروز اروپا درگیر آن است بیشتر متأثر از وضعیتی است که به سبب خیزش چین ایجاد شده است. ظرفیت‌هایی که چین برای خود در عرصه بین‌المللی تعریف کرده است، موجب شده که مناسبات بین‌المللی نیاز به تعریف مجدد داشته باشند. افزون بر این، در ایالات متحده آمریکا شاهد روی کار آمدن رئیس‌جمهور جدیدی هستیم که به دلیل شرایط اقتصادی آمریکا، تعریف جدیدی از مناسبات سیاسی با هم‌پیمانان آتلانتیکی خود ارائه کرده است. در نتیجه رویکرد ترامپ اروپایی‌ها بیش از هر زمان دیگری امکان عدم همراهی آمریکا در حوزه دفاعی و امنیتی اروپا را احساس کرده‌اند. بخشی از صحنه‌آرایی این شرایط جدید، در گفتگوی آقای ترامپ با ایلان ماسک بازگو می‌شود. ترامپ در این گفتگو مدعی می‌شود که قبل از ورود او به کاخ سفید از ۳۲ کشور عضو ناتو تنها ۷ کشور سهمیه عضویت خود را پرداخت می‌کردند و مابقی در پرداخت هزینه‌ها کوتاهی داشتند و ایالات متحده آمریکا ناچار بار آنها را به دوش می‌کشید. بنا به باور ترامپ، اتحادیه اروپا از روابط اقتصادی، تجاری و نظامی با آمریکا بهره‌مند می‌شود، اما در بحران اوکراین هزینه لازم را

پرداخت نمی‌کند. این دو محور شاید شالوده بحث‌هایی باشد که روابط درون آتلانتیکی حول آن تعریف جدیدی می‌یابد.

در اتحادیه اروپا، همه اعضا بحث استقلال راهبردی را مطرح نمی‌کنند و گرایش‌های متفاوتی در این خصوص وجود دارد. اتحادیه امروز تفاوت فاحشی در قیاس با گذشته پیدا کرده و آن به دلیل عدم حضور بریتانیا به عنوان یک عضو دائم شورای امنیت در این اتحادیه است. ظرفیت لندن در اروپا غیر قابل اغماض است. ظرفیت اقتصادی، نظامی، اطلاعاتی و هژمونی انگلستان به عنوان یکی از استعمارگران قدیم و ارتباطات خاص فرآتلانتیکی این کشور از سوی سایر اعضای اتحادیه قابل جبران نیست. این شرایط اروپا را به فکر نگاهی مجدد به ظرفیت‌هایش انداخته است. در این راستا تنها کشوری که بیشترین تلاش را برای اروپای مستقل به کار می‌بندد مکرون است. در واقع بیشتر فرانسه است که پیش برنده ایده استقلال راهبردی اروپاست و با چالش‌های متعددی در این زمینه حتی پیش از جنگ اوکراین مواجه بوده است.

آنچه مکرون پیرامون ایده استقلال راهبردی اروپا مطرح می‌کند، در دو سخنرانی کلیدی او تبلور می‌یابد؛ سخنرانی اول در پایان سال سوم از ۵ سال نخست ریاست جمهوری در سوربون که مقدمه‌ای بود بر طرح کلی این ایده و دومی نطقی که در آوریل گذشته در سوربون طرح شد و در آن شکل دقیق‌تری از آنچه مکرون برای نیل به یک اروپای قوی‌تر در ذهن داشت مطرح گردید. او در سخنرانی‌اش در سوربون خواست که اروپا از یک «اقلیت استراتژیک» خارج شود و بتواند منافعش را تشخیص و آن را به تنهایی تأمین کند. او گفت که «ما آنچه ارزش استراتژیک دارد را واگذار کرده‌ایم؛ انرژی را به روسیه، امنیت توسط برخی شرکایمان در اروپا را به آمریکا و برخی چشم‌اندازهای به همان اندازه حیاتی را به چین». او اولین قدم در خروج از این وضعیت را تقویت قدرت دفاعی اروپا می‌داند.

تأثیرات طرح استقلال راهبردی بر سیاست دفاعی و امنیت مشترک اروپا

یکی از مهم‌ترین مشکلات همگرایی اروپایی در دهه گذشته، از دور خارج شدن شخصیت‌های برجسته‌ای مانند کوهل^۱، میتران^۲، تاچرو برخی سران ایتالیا بود که در نتیجه آن، در حال حاضر، اروپا فاقد چهره کاریزماتیکی است که در مواقعی که روند وحدت دچار مشکل می‌شود، حول او اجماع شکل گیرد. نسل بعدی رهبران سیاسی مثل مرکل و خود مکرون از توان کافی برای اجماع‌سازی برخوردار نبودند. این امر نشان می‌دهد که همگرایی و وحدت علی‌رغم تمام ملاحظات برای گالوانیزه و تجهیز کردنش برای رویارویی با تحولات جدید، آنچنان که می‌بایست جوابگو نبوده است.

1. Kohl

2. Mitterrand

طرح استقلال راهبردی برای اروپا سنگین به نظر می‌رسد به رغم اینکه اروپا اکنون به موجودیتی تبدیل شده که پول واحد و مرز واحد دارد و از بسیاری از ویژگی‌هایی که یک مجموعه مستقل باید داشته باشد، عبور کرده و به سوی استقلال سوق یافته است.

یکی از چالش‌هایی که اتحادیه در برخورد با آن موفق نبوده، مدیریت بحران همه‌گیری کووید بود. وحدت مالی اروپا در دوران کووید، نقش‌اش را ایفا نکرد، نقش‌آفرینی همه کشورها میسر نشد، و اتحاد راهبردی که انتظار می‌رفت در موضوع مهمی مثل سلامتی شکل گیرد، فقدان خود را نشان داد که معضل واکسن واحد از نشانه‌های مهم این ناکامی است. چالش مهم دیگری که نیاز به اشاره دارد، توانایی‌های تکنولوژیک اروپاست که رفته رفته، هم با آمریکا و هم چین دچار فاصله معناداری می‌شود. در همین راستا شاهد عقب افتادن اروپا در موضوعات مهمی چون اقتصاد دیجیتال و هوش مصنوعی هستیم. یکی از چالش‌های اساسی اروپا به‌ویژه برای کشورهایی با احزاب حاکم دست راستی، مرزهای خارجی اتحادیه و ورود پناهندگان و مهاجرین از این مرزهاست. در موضوعات امنیتی و دفاعی نیز، اتحادیه اروپا در تأمین هزینه‌های دفاعی با مشکل مواجه است؛ نکته‌ای که انتقاد ترامپ نیز متوجه آن بود. از این رو، مسئله نیروی دفاعی مستقل اروپایی موضوعی لاینحل به نظر می‌رسد و راه حل قطعی ندارد.

دیدگاه فرانسه به بحث استقلال راهبردی: اروپای فرانسوی یا فرانسه اروپایی

مکرون با طراحی دقیق و سیاست‌هایی که به کار برد، احزاب سنتی را تقریباً از صحنه سیاست فرانسه بیرون راند و با ایجاد چهره جدیدی از سیاستمداری و حکمرانی اعتدال‌گرا در فرانسه توانست به ریاست جمهوری برسد و هم‌اورد راست رادیکالی شود که از وضعیت خوبی برخوردار بود. این امر تصویری جاه‌طلبانه برای مکرون به وجود آورد که قادر به رهبری اروپاست؛ اما این جاه‌طلبی با واقعیت سازگار نبود. مرکز و زنه‌ای در مناسبات اروپا بود و رقابت این دو شخصیت مانع ظهور یک رهبر اروپایی گردید. مکرون هرچند خیال می‌کرد با فعالیت‌هایش می‌تواند رهبری اروپا را به دست آورد اما معضلاتی که بدان اشاره شد مانع از این شد که مکرون خلاء رهبری در اروپا را پر کند. لذا مکرون نیز علی‌رغم ظرفیت‌های معقولی که برای مدیریت فرانسه فراهم کرده بود، در عرصه اروپا موفق نبود. این عدم توفیق نه تنها اروپا را به سمت وحدت به پیش نبرد، بلکه حساسیت‌های زیادی را هم در اروپا به‌ویژه در کشورهایی با دولت‌های متشکل از احزاب راست افراطی یا چپ سنتی در قدرت، علیه مکرون به وجود آورد. این امر موجب شد که در موضوعی مثل اوکراین اقداماتی که مکرون انجام داد با استقبال همراه نشود. آنچه به عنوان طرح استقلال راهبردی اروپا شکل گرفت بیشتر فرانسوی بود تا اروپایی و تیم مکرون در فرصت‌های متعدد این

طرح را ترویج کرد، اما تا امروز به دلیل افتراق در بحث اوکراین، نتیجه‌ای به همراه نداشته است و با پیروزی مجدد ترامپ بعید به نظر می‌رسد این طرح به راه‌حلی قطعی بدل بشود.

احزاب راست رادیکال و طرح استقلال راهبردی اروپا

به قدرت رسیدن راست‌های رادیکال در ایتالیا، اتریش، لهستان و ائتلاف آنها با یکدیگر به دلایل مختلف اجتماعی و اقتصادی رو به رشد است. اگر زمینه‌ها کمرنگ‌تر شود، راست رادیکال تضعیف می‌شود، زیرا پدیده‌ای نیست که برای حکمرانی برنامه داشته باشد، بلکه از ضعف حکمرانی جریان‌های موجود بهره می‌برد. برای مهار راست رادیکال حکمرانان باید بتوانند بر معضل مهاجرت چیره شوند. در پارلمان فعلی اروپا وضعیت راست رادیکال در مقایسه با دور قبل بهتر شده و شاهد توسعه نفوذ آن هستیم که مغایر با طرح استقلال راهبردی اروپاست. اگر این طرح بتواند زمینه‌های اجتماعی را اصلاح کند، می‌تواند بر راست افراطی فائق آید. انتخابات اخیر فرانسه، نمونه‌ای است که نشان می‌دهد در صورت ائتلاف سایر جریان‌ها مهار راست افراطی امکان‌پذیر است.

آمریکا و طرح استقلال راهبردی اروپا

جمهوری خواهان و دموکرات‌ها نگاه‌های متفاوتی به اروپا دارند و شاهد آن خروج ترامپ از بسیاری از توافقات فرآتلانتیکی و بازگشت بایدن به این توافق‌هاست. اما در کلان کار در بعضی موضوعات اشتراک دیدگاه دارند. اینکه قطب‌بندی نظام آینده جهان چگونه باشد در جایگاه اروپا تأثیر دارد. اگر طرح استقلال راهبردی اروپا اجرایی شود و اروپا به جایگاه خود پیش از برگزیت، کووید و اوکراین برگردد و دست کم به یک قطب اقتصادی معتبر در دنیا تبدیل شود، مناسباتش با آمریکا تغییر می‌کند. اگر بحران اوکراین به سرانجامی برسد که اروپا منتظرش است، اتحادیه یک عضو جدید پیدا می‌کند و در نتیجه آن روسیه تضعیف می‌شود و اولویت نخست آن یعنی تهدید اروپا کاهش می‌یابد. در چنین شرایطی، اروپا می‌تواند با، یا بدون طرح استقلال راهبردی تعریف جدیدی از جایگاه خود در نظم بین‌الملل داشته باشد.

پیامدهای تحقق استقلال راهبردی اروپا برای ایران

مناسبات جمهوری اسلامی ایران با اروپا هرچند نباید تابعی از کیفیت روابط فرآتلانتیک و فراتر از آن مسائل مربوط به استقلال راهبردی و مناسبات اروپا با دیگر بازیگران بین‌المللی باشد اما

می‌تواند از شرایط مختلف این روابط به نفع خود بهره‌گیرد. آنچه قطعی است این است که فضای حاکم در روابط ایران و اروپا باید تغییر کند؛ فارغ از اینکه اروپا به کدام سمت و سو خواهد رفت و فارغ از اینکه اروپا به استقلال بیشتر برسد یا نرسد. یکی از گزینه‌های مهم که می‌توان برای گسترش مناسبات بین‌المللی ایران روی آن حساب باز کرد، تجدیدنظر در روابط با اروپاست؛ بدین معنا که ایران با آمریکا مسائلی دارد که در سطح کلان، در چالش‌ها و برخی نقاط آن با اروپا اشتراک دارد. ج.ا. ایران در جایی که با آمریکا تنش دارد، می‌تواند اروپایی‌ها را همراه کند و هر جا که با آمریکایی‌ها نقاط مشترک پیدا کند، باز هم اروپایی‌ها می‌توانند ایران را همراهی کنند. در پایان می‌توان چنین گفت که علی‌رغم همه تلخی‌های گذشته، اروپا یک فرصت برای ایران است و اگر تهران به سمت اروپا نرفته و سعی در بهبود روابط نداشته باشد، اروپایی‌ها می‌توانند به یک تهدید جدی تبدیل شوند.

مصاحبه: «بررسی تحولات غرب آسیا بعد از عملیات طوفان الاقصی»

تحولات غرب آسیا بعد از عملیات ۷ اکتبر سال گذشته، از موضوعات مهمی است که به دلیل ابعاد، سطح تأثیرگذاری، پیامدها و درگیر کردن بازیگران مختلف منطقه ای و فرا منطقه ای، نیازمند مذاقه و بررسی است. در این راستا در مصاحبه با آقای دکتر دهقانی پوده تلاش کرده ایم تا نگاهی به روز و تا حدی جامع به این مهم بعد از گذشت یک سال داشته باشیم. دهقانی پوده دیپلمات و سفیر پیشین جمهوری اسلامی ایران در کشور قطر است. دستیار وزیر خارجه و مدیرکل خاورمیانه و شمال آفریقا از سال ۱۳۹۷، رئیس اداره اول خاورمیانه و شمال آفریقا، سفیر و نماینده دائم جمهوری اسلامی ایران نزد سازمان همکاری های اسلامی در جده، رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه و خلیج فارس در دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، معاون نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در بیروت، معاون مدیرکل آموزش و توسعه نیروی انسانی و رئیس اداره آموزش وزارت امور خارجه و دبیر اول سفارت جمهوری اسلامی ایران در دمشق از جمله سوابق کاری حمیدرضا دهقانی پوده است. حمیدرضا دهقانی دارنده مدرک دکترای حقوق خصوصی، مدرس دانشگاه و صاحب تألیفات در مباحث حقوقی و خاورمیانه است

یک سال از عملیات طوفان الاقصی گذشته و حماس یک سری اهداف و مقاصد داشته است؛ ریشه‌ها و اهداف عملیات طوفان الاقصی را چه می‌بینید؟ به نظر شما آیا بعد از یک سال این اهداف محقق شده است یا نه؟

دهقانی: آنچه که اسرائیل در آن عملیات یک روزه متحمل شد، یک شکست غیرقابل جبران بود؛ از نظر امنیتی، به اینکه به باور شکست ناپذیری اسرائیل پایان داد و بعد از یک سال و خرده‌ای اسرائیل هنوز به اهداف اعلامی اش نرسیده است. اسرائیل اعلام کرد که سه هدف دارد: آزادی اُسرء، نابودی حماس، نبودن تهدید از غزه. اگر فقط به این اهداف نگاه کنیم، اسرائیل نه فقط در عملیات اول بلکه در عملیات دوم هم شکست خورده است. اگر بخواهیم اهداف حماس را از آن عملیات بدانیم، ممکن است بگویید که حماس هم نتوانسته است اُسرایش را آزاد کند. حماس هم نتوانسته از مردم آنجا دفاع کند، و حماس هم بنیه نظامی و مقاومتی خودش را تا حدود زیادی از دست داده است. لذا به نظر می‌رسد که هر دوی این‌ها به اهدافشان نرسیده‌اند. اما اولاً حماس همچنان یکسال پس از عملیات طوفان الاقصی اکثریت قریب به اتفاق اسرای اسرائیلی را به رغم همه بمباران‌ها نگه داشته است و این اسرا در هر روند تبادلی در آینده، به آزادی اسرای فلسطینی نزد اسرائیل کمک می‌کند و ثانیاً حماس توانست مسئله عادی سازی روابط کشورها با رژیم اسرائیل و فراموش شدن موضوع فلسطین و غزه را متوقف کند. عملیات حماس به افسانه‌هایی که اسرائیل ساخته بود مانند مظلومیت تاریخی یهودی‌ها و شکست ناپذیر بودن آنها پایان داد.

یعنی اگر از دو بُعد نگاه کنیم، در بحث‌های سمبولیک و ارزشی پیروزی بدست آورده ولی در اهداف مادی مانند مبادله اُسرء یا بهبود وضعیت، هنوز موفقیت برای حماس حاصل نشده است. از آن طرف اعتبار اسرائیل هم زیر سؤال رفته و کشورهای متعددی روی نقض فاحش حقوق بشر توسط آن نقد جدی دارند.

دهقانی: ضمن اینکه در سطح جهانی هم اسرائیل شکست بزرگی در افکار عمومی متحمل شده است. این امر مهم است چراکه افکار عمومی حامی مجوزی برای اقدامات این رژیم در طول هفتاد سال گذشته بوده است. البته سازوکار جهانی شکل گرفته و خشم افکار عمومی در جهان نتوانسته مانع تجاوزگری و وحشی‌گری اسرائیل بشود.

عملیات طوفان الاقصی و جنگ‌های اسرائیل در غزه و لبنان یک سری پیامدهای کوتاه و بلندمدت برای منطقه به دنبال داشته است. به نظر شما مهم‌ترین پیامدها چه بوده است؟

دهقانی: یکی از مهمترین پیامدها این است که ناامیدی عمیقی بین کشورهای منطقه و ملت‌های جهان شکل گرفته نسبت به سازوکاری که قدرت‌های پیروز جنگ جهانی دوم فراهم کردند که بر مبنای آن از تجاوز و جنگ جلوگیری شود و صلح و امنیت بین المللی به خطر نیفتد، این مهم زیر سؤال رفته است و مردم فهمیدند که این سازوکار نمی‌تواند مانع از جنگی بشود که یکی از قدرت‌های دارنده حق و توپشت آن است، حالا یا خودش مستقیم هست یا حمایت می‌کند.

یکی دیگر از پیامدها این است که با وجود اینکه برخی رهبران مقاومت در فلسطین و لبنان به شهادت رسیدند و به سازمان مقاومت و به ساختار نظامی آن لطماتی وارد شد، اما نظریه مقاومت هنوز زیر سؤال نرفته و همچنان پابرجا است. مقاومت زاینده و پیامد اشغال است و این اشغال ضامن بقای مقاومت است. بنابراین تا اشغال و تجاوز هست، مقاومت نیز هست.

یکی دیگر از پیامدها این است که ما شاهد یک نوع همبستگی بین عناصر یا محورهای مقاومت بودیم و شاید بتوان گفت که همچنان ساختارهای مقاومتی و نه ساختارهای دولتی توانست جلوی این تجاوز بایستد، و ساختارهای دولتی نشان داد که همچنان ناتوان از این کار است؛ یا به دلیل وابستگی‌های مسئولانش، یا به دلیل اینکه وقتی شما یک ساختار دولتی دارید، این ساختار دولتی نگران زیرساخت‌های کشور می‌شود و بعد این نگرانی موجب محافظه‌کاری در اقدام می‌شود. مثلاً دولت‌ها در سوریه، عراق یا لبنان نتوانستند کاری را انجام دهند که گروه‌های مقاومت انجام می‌دهند.

با توجه به آتش بس اخیر چشم انداز صلح در لبنان را چطور می‌بینید؟

دهقانی: به نظر می‌رسد که نتانیاهو از فرصت ضعف دولت در آمریکا حداکثر استفاده را کرد، ضعف شخص آقای بایدن و ضعف نهاد قدرت در آمریکا در این دوره، و آن را عملاً وارد وضعیتی کرد که این وضعیت هم برای مردم منطقه بد و فاجعه آمیز بود و هم برگ سیاهی را در دفتر سیاه تجاوز و همکاری با متجاوز در پرونده آمریکا قرار داد. اکنون که «ترامپ» پیروز شده است، من در اینکه آتش بس برقرار می‌شود، تردیدی ندارم.

مقاومت چه اقدامی انجام دهد تا شرایط را به نفع خودش در لبنان حفظ کند یا تغییر دهد؟

دهقانی: من همچنان معتقدم که باید به مفاهیم مقاومت پایبند باشد. رشد یک جنبه از مقاومت نباید موجب فراموشی سایر جنبه‌های آن شود. آن جنبه‌ها از نظر سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی باید رشد همگونی با رشد نظامی داشته باشند. اگر رشد نظامی بر سایر جنبه‌ها غلبه کرد غلبه بر مقاومت راحت می‌شود. به نظرم حزب الله چنین رشدی را در دستور کار داشت و به خاطر سازمان‌های فرهنگی-اجتماعی و اقتصادی متعدد بوجود آورد. ما هم به عنوان یک کشور حامی مقاومت و دارنده ابزارهای مختلف، باید به برخی از چنین عناصر فراموش شده‌ای در این مبارزه دقت بیشتری کنیم.

مثلاً چه عناصری؟

دهقانی: مثلاً ضرورت دارد که ما در داخل کشور، در منطقه، و در سطح جهانی زبانی مشترک پیرامون ضرورت جلوگیری از تجاوزات اسرائیل و ضرورت حفظ مقاومت ایجاد کنیم. تنهایی نمی‌توانیم. وقتی تنها شویم این ابزار را از دست می‌دهیم. به عنوان مثال: در ۱۹۹۶ سوریه یکی از حامیان مقاومت بود که وزرای خارجه آمریکا و فرانسه در آنجا جلسه می‌گذاشتند، کمیته‌ای در آنجا از نمایندگان آمریکا، سوریه، لبنان و اسرائیل تشکیل شد، این کمیته بر آتش بس و مراقبت از آتش بس نظارت می‌کرد. اما الان چنین امکانی فراهم نیست و از وزن و نقش سوریه بسیار کاسته شده است. باید این عناصر میانجی را داشته باشیم. ما در عناصر میانجی روسیه را داشتیم که روسیه در این موضوع خودش گرفتار است، علاوه بر این درگیر جنگ اوکراین است، و هم در موضوع اسرائیل نقطه ضعف دارد؛ از این جهت که بخشی از اهالی آنجا روس تبار هستند. بنابراین نمی‌تواند خیلی همراهی کند. ضمن اینکه ما با روسیه درباره مقاومت آن زبان مشترک را نداریم. برای همین «لاوروف» اقدام اسرائیل را به اقدام کشورش علیه اوکراین تشبیه کرد. به نظر می‌رسد که ضرورت دارد که ما به نوعی از مفاهیم با منطقه درباره مقاومت برسیم. الان هم و غم هر کشوری در منطقه این است که خودش آسیب نبیند و حاضر نیست که یک گام عملی برای حمایت از مقاومت بردارد.

فکر می‌کنید که آمدن «ترامپ» چقدر در سیاست آمریکا در قبال لبنان و غزه تأثیر بگذارد؟

دهقانی: قدرت رئیس جمهور در آمریکا خیلی بالا است. این رئیس جمهوری که می‌خواهد بیاید، هم شخصاً آدم قدرتمندی است؛ و هم دولت، ریاست جمهوری و کنگره در دست جمهوری خواهان است و از این جهت هم قدرتمندتر شده‌اند. تنها چیزی که مطرح است این است که ترامپ غیرقابل

پیش بینی است. ترامپ از نتانیاهو برای اینکه در انتخابات گذشته زود به آقای بایدن تبریک گفت، هنوز دلخوری دارد.

پیامد چنین وضعیتی برای منطقه چه خواهد بود؟

دهقانی: الان اروپا با ما سر یک سوء تفاهمی در مورد اوکراین به یک مسئله‌ای رسیده است. در حالیکه این وضعیت در دور اول آقای ترامپ نبوده است، به عکس آنها خیلی با ما همراه بودند. الان نقطه صفر هم نیستیم، خیلی عقب تر هستیم. یا در مورد بحث هسته‌ای، ما آن لحظه یک توافق داشتیم که آمریکا داخل توافق بود، و همین آقای ترامپ یک سالی هم همراه این توافق آمد. در مورد کارهای مربوط به فلسطین هم همین طور بود. همین قانونی که در سال ۱۹۹۵ در کنگره تصویب شده بود که دولت آمریکا را ملزم می کرد تا سفارت را از تل آویو به بیت المقدس منتقل کند، این قانون را هر شش ماه یک بار رؤسای جمهور به تعویق می انداختند. می گفتند به مصلحت آمریکا نیست و از کنگره مجوز می گرفتند. ترامپ هم برای تعویق آن دو بار مجوز گرفت. یعنی می خواهم بگویم که در دور اول ترامپ هم، ترامپ روز اول با ترامپی که از توافق هسته‌ای بیرون رفت، با ترامپی که بیت المقدس را به رسمیت شناخت، ترامپی که معامله قرن را انجام داد، ترامپی که جولان را پذیرفت، فرق داشت. الان اگر ترامپ بیايد، ممکن است بگوید که کرانه باختری هم جزو اسرائیل است.

فهمم این است که بیش از اینکه منتظر ماند که آمریکای ترامپ چه می کند، باید این سمت ما اقدامات لازم را انجام دهیم.

دهقانی: من می گویم که تلاش بشود؛ ممکن است که ما به نتیجه کامل هم نرسیم. ولی بالاخره کدام کاری است که شما شروع می کنید و نتیجه تضمینی دارید؟! موضوعی را هم عرض کنم، یک کلیشه‌ای شده که ما در بحث افغانستان به آمریکاکامک کردیم، بعدش شدیم محور شرارت؛ یا در بحث هسته‌ای توافق کردیم و بعد این ها از توافق بیرون رفتند. ما فقط آن چیزی را که رخ داده است، تحلیل می کنیم. آن چیزی را که با اقدامات ما رخ نداد، تحلیل نمی کنیم. بعد از حملات ۱۱ سپتامبر باور بسیاری این بود که آمریکا قبل از افغانستان و عراق، ایران را می زند. ما این را تحلیل نمی کنیم که خطری به نام طالبان در آن سال ها چطور برطرف شد. ما این را تحلیل نمی کنیم که خطر بالقوه‌ای به نام صدام و حزب بعث چطور برطرف شد. ما این را تحلیل نمی کنیم که بالاخره مردم عراق اعم از شیعیان و سنی ها از دست یک دیکتاتور آزاد شدند. آمریکایی ها تصورشان این

بود که اقدامات شان به نفع آمریکا می شود؛ اما در نهایت ما بهره بردیم. جهان عرب همواره می گوید (که ایران سود کرد)؛ البته این امر در یک چارچوب توافقی نبود. می خواهم بگویم که اگر شما می روید و اقدامی می کنید، غافل از این هم نیستید که اینها خیانت در تعهد می کنند؛ نه، ما مؤمنیم که اینها خیانت کار هستند. این ها هر توافقی بکنند، اگر روزی منافعشان برسد، می زنند زیر توافق؛ ولی تا آن روزی که اینها می زنند زیر توافق، شما بهره ات را برده ای.

سؤال آخرم در مورد ایران است. چه آسیب شناسی از عملکرد ایران بعد از عملیات طوفان الاقصی می توان داشت.

دهقانی: در مورد ایران، به نظرم ما نباید دچار انزوای گفتمانی شویم؛ نباید بگذاریم که دچار انزوای گفتمانی در داخل، در منطقه، و در سطح جهان شویم. اگر حرف حقی داریم، باید جوری بیان کنیم که همراهی ایجاد کند؛ چون هنر سیاست و دیپلماسی این است که شما جوری بیان کنی که چه با مردم، چه با منطقه، و چه با دنیا همراهی به دنبال داشته باشد. ما از حیث سرمایه اجتماعی، اقتصادی و حتی نظامی در وضعیتی قرار داریم که بایستی به این عناصر توجه کنیم. مهم این است که دولت جدید با شعار وفاق بتواند در سطح داخلی و منطقه ای و بین المللی با یک دیپلماسی فعال به ایجاد همراهی دست یابد. بالاخره توجه به دیپلماسی این نیست که اگر اقدام نظامی شد، فقط برود آن اقدام نظامی یا میدانی را توجیه کند؛ دیپلماسی فراتر است، دیپلماسی گاهی می تواند جایگزین اقدام نظامی شود.